

بیدار کردن عیسی



عصر به خیر. مانند همیشه بودن در خانه‌ی خداوند یک سعادت است.

۲ از دیدن این آقای اهل آرکانزاس در اینجا بسیار غافلگیر شدم، او دوست من است. زمان زیادی گذشته است، فکر می‌کنم آخرین بار که تو را دیدم در کالیفرنیا بود، درست است؟ بله! هنوز کالیفرنیا هستی؟ اینجا [هستی]؟ بله! به گمانم مجبور به نقل مکان خواهیم شد. همه دارند از شرق به غرب می‌آیند.

۳ خوب، همگی خوب هستید؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] بسیار خوب.

۴ حال به نظرم اکنون این ششمین جلسه‌ی ماست. [طبق برنامه] باید به همین ترتیب تا هفته‌ی آینده، تا دوشنبه شب آتی ادامه دهیم. پس دوشنبه شب در توسان را فراموش نکنید، ضیافتی در پیش است و انتظار ما این است که همین دوشنبه شب در آنجا اوقات فوق‌العاده‌ای داشته باشیم.

۵ امروز داشتم با برادر ویلیامز و برادر رُز صحبت می‌کردم. و گفتم: «می‌دانید، ابتدا برای بیماران دعا خواهیم کرد.» گفتم: «این مردم بی‌ادعا را تا حدود ساعت ده یا یازده اینجا نگه می‌دارم.» گفتم: «از انجام چنین کاری واقعاً از خود شرمسارم.» از اینکه زمان زیادی شما را نگه می‌دارم پوزش می‌خواهم ولی برایم پیش نمی‌آید که بتوانم شما را بارها و به دفعات ببینم.

۶ و نمی‌توانم چنین عذری بیاورم چون آنجا که خانام محسوب می‌شود، به مراتب بیشتر [جماعت را] نگه می‌دارم. توجه دارید؟ در مواردی صبح زود شروع کرده و تا بعد از ظهر موعظه می‌کنم یا تا هر زمان که آماده‌ی رفتن به خانه باشیم. حتی با وجود ازدحام به شکل متراکم [کنار هم] می‌نشینیم تا اوقات خوشی را تجربه کنیم.

۷ برادر گرومر، بودن در اینجا خوشایند است. جایی... [شخصی با برادر برانهام صحبت می‌کند - گروه تألیف.] بله، بله. این مسئله به نوعی از دیدم پنهان بود. نبود... سال گذشته وقتی آمدیم همین‌جا بودم، نبودیم؟ [«بله.»] چنین فکر می‌کنم. محل و کلیسا را به خاطر می‌آورم. از حضور در اینجا بس خوشوقتیم. خدا به همگی شما برکت دهد.

۸ اینک منتظریم تا-تا-تا خداوند امشب بیماران را شفا دهد. اندکی برنامه را تغییر داده‌ایم و [معمولاً چنین است که] مشغول ارائه‌ی پیغام و موعظه‌ی انجیل یا آنچه در نظر دارم، می‌شوم و این کار را به بهترین شکلی که می‌دانم، انجام می‌دهم. و آنگاه پس از شروع، دقیقاً نمی‌دانم چه زمانی تمام می‌شود. فقط به همین ترتیب ادامه می‌دهم و شما را برای مدت طولانی نگه می‌دارم. بنابراین فکر کردم که خوب است امشب پس از تمام این شب‌ها که موعظه داشتیم اکنون فقط برای بیماران دعا کنیم. به این ترتیب امروز برای این مهم آماده شدیم و منتظر خداوند بودیم. و از دیشب به نحوه و ترتیب [جلسه] می‌اندیشیدم. چنانکه می‌دانید، باید به نوعی راه و جهتی را در پیش بگیرید

که او شما را به در پیش گرفتنش هدایت می‌کند. حس می‌کنید چیزی شما را تکان داده و به حرکت درمی‌آورد و رؤیایا به صورت مستقیم پیدا می‌شوند و آنگاه متوجه می‌شوید امری در حال نزدیک شدن است.

۹ خوب امروز بیرون رفته بودم... من... در مثل محل اقامت خود بودم و روح‌القدس گفت که باید از راه و مسیری مشخص بروم. در آنجا یک استخر بود. فکر کردم که شاید بچه‌ی کوچکی غرق شده باشد. به آنجا و آن سمت رفتم، نگاهی به دور و اطراف انداختم و چشمم به گروهی از مردم خورد. آنها امروز در همین ردیف جلو نشسته‌اند. آنها می‌دانند که چگونه این خداوند بود که به آنجا آمد و دقیقاً همان شد که او فرموده بود. بنابراین دریافتیم که وقتش است که دعا برای بیماران را شروع کنم.

۱۰ و اینک پیش از نزدیک شدن به کلام او، از طریق دعا به او نزدیک خواهیم شد. شما حضار بسیار با محبت هستید. هر شب توجه بسیاری نشان دادید. اطلاع دارم که برخی از شما باید زودتر بروید. می‌دانم که دلیلش این نیست که می‌خواهید بیرون بروید. باید به موقع به اتوبوس‌ها برسید. باید سرکار بروید. برایم قابل فهم است.

حال، بیاید لحظاتی سرهای خود را به جهت دعا خم کنیم.

۱۱ اکنون می‌بینم شمار کسانی که آنجا در انتها ایستاده‌اند با آنها که اینجا نشسته‌اند، تقریباً برابر است. و خواسته‌ی ما این است که... می‌دانیم که خدا به مسئله‌های آنها پاسخی شایسته خواهد داد، درست همان‌طور که همه جا چنین می‌کند. اینک آیا مسئله‌ی دارید؟ با برافراشتن دست اعلام کنید. خدا می‌شنود.

۱۲ ای پدر آسمانی ما، اینک در نام عیسی به پیشگاه وی حاضر می‌شویم. و برای طلب آمرزش گناهان خود به سوی تخت فیض می‌آییم زیرا آگاهیم که هر روزه نسبت به تو قصور می‌ورزیم. در تک‌تک ساعات زندگی ما به ندرت پیش می‌آید لحظاتی سپری شود که نیاز نداشته باشیم که بگوییم: «خداوندا مرا ببخش. قصد نداشتم به این شکل عمل کنم. باید به طریق دیگری عمل می‌کردم.» این را هم می‌دانیم که تو ای خداوند همیشه چنان سرشار از رحمتی که آماده‌ای فرزندان را ببخشی. ضعیف‌ترین فریادهای آنها را می‌شنوی. از اینکه یک شفیع اعظم داریم بس خشنودیم.

۱۳ و پدر امشب برای این کلیسا و برای برادر عزیزمان دعا می‌کنیم. او در تمام این سال‌ها اینجا حضور داشته، او را می‌شناسم، او و شخصیتش را مصداق یک خادم فوق‌العاده‌ی مسیح یافته‌م. تو را بابت وجود چنین مردی بسیار سپاس می‌گوییم! من... خداوندا، بودن نزد او و میان جماعتش و گرد هم آمدن و به یکدیگر پیوستن برای مشارکت با آنها حول کلام خدا افتخاری ویژه است. خداوندا، دعا می‌کنیم که امشب بر فراز موجی بلند و خیزان وارد شده، به حرکت درآیی و این برکات را عطا فرمایی. از دیدار با دوستان قدیمی که آنها را از سال‌ها قبل و از ابتدای خدمت می‌شناسم، بس شادمانم.

۱۴ و خداوندا، اینک به اتفاق دعا می‌کنیم که ما را در حالی که امشب با هم در مسیح عیسی در جای‌های آسمانی جمع شده‌ایم، برکت دهی. خداوندا، ما با این هدف گرد

هم آمده و دعا می‌کنیم که امشب نیازهای ما را برآورده سازی و مسئلت‌هایی که از تو داریم را پاسخ دهی؛ اینکه بیماران را شفا دهی، نجات نیافتگان را نجات دهی و به ما یوسان امید ببخشی. در نام عیسی مسیح می‌طلبیم. آمین.

۱۵ حال، از شما یعنی از کسانی که می‌خواهند و راغب هستند، می‌خواهیم کلام دیرین و مبارک، بخش انجیل متی باب ۸ را بکشایند. و می‌خواهیم از آنجا شروع به خواندن کنیم که... امروز مطلبی از متی باب ۸ که از آیه ۲۳ آغاز می‌شود را برمی‌گزینیم.

۱۶ امروز پس از مرخص شدن از حضور برادر یا در واقع برادر ویلیامز و برادر جوول رُز... آنها داشتند جایی که بودیم را ترک می‌کردند، من... ذهنم روی یک موقعیت دقیق شد. و بنابراین دست خود را جلو آوردم... چون در حال گفتگو بودیم و روح‌القدس واقعاً نزدیک ما آمده بود. پس همین که رفتند، فکر کردم: «چه پر جلال! اینک حتماً [روح خدا] سخن خواهد گفت.» و یک مورد که در کتاب مقدس اتفاق افتاده بود، در ذهنم برجسته شد و به سرعت سراغش رفتم. و برخی نگاهشده‌های مختصر را دارم که در همان راستاست و می‌شود مبحثی از آن طرح کرد و یادداشت‌هایی بر اساس آن مکتوب کرد. مایلیم این نکات را به شما منتقل کنم.

۱۷ نخست، اکنون بیایید متی باب ۸ را قرائت نماییم و از آیه ۲۳ آغاز کنیم.

چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند.

ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد به حدی که امواج کشتی را فرومی‌گرفت و او در خواب بود.

پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: خداوند، ما را دریاب که هلاک می‌شویم.

بدیشان گفت: ای کم‌ایمانان، چرا ترسان هستید؟ آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد.

اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز او را اطاعت می‌کنند!

۱۸ این متنی مختصر یا در واقع نگاهشده‌ای بس کوبنده است. از دل آن مبحثی عجیب [با این عنوان] را برمی‌گیرم: بیدار کردن عیسی. بیدار کردن عیسی.

۱۹ حتماً روز سختی برای او بود. خسته بود. بدنش از خستگی ناتوان شده بود. می‌دانید، همان‌طور که می‌رفت مردم خدا را از او برمی‌کشیدند. آنها مسئلت‌های خود را از او دریافت می‌کردند. و وقتی چنین کردند... قصد نداریم در توضیح این مسئله وارد جزئیات شویم چون هیچ کس قادر به این کار نیست. چگونه می‌توانیم اموری که نمی‌دانیم را تبیین کنیم؟

۲۰ به همین دلیل وقتی امری که از توضیح آن ناتوانید را نپذیرید، به هیچ عنوان راهی برای نجات یافتن نخواهید داشت. ملاحظه می‌کنید؟ باید ایمان داشته باشید.

«زیرا هر که تقرب به خدا جوید لازم است که ایمان آورد که او هست.» باری، راهی برای اثبات علمی این امر وجود ندارد ولی در هر صورت باید ایمان داشته باشید. اگر توان اثباتش را داشته باشید دیگر عملی از جنس ایمان محسوب نمی‌شود. و ایمان... خدا خویشتن را چنین پنهان کرده تا شما را بر آن دارد که به بودنش ایمان آورید و اینکه بدون دیدن او بدانید که او در هر صورت حاضر است. خواه قادر به رؤیت باشید یا نه، شما به این مهم ایمان دارید. یقیناً در هر صورت ایمان دارید.

۲۱ اکنون به گمانم این فوق‌العاده است و این بهره را نصیب کم‌سوادانی چون من و دیگران می‌کند که ایمان بیاوریم زیرا آن را می‌شنویم. «لهمذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.» و به این ترتیب ما آن امر الهی را می‌پذیریم و به آن ایمان می‌آوریم. و بر پایه‌ی ایمان خود به آن امر الهی، نجات یافته و شفا می‌یابیم. و هر چه از پروردگار دریافت می‌کنیم منشایی نادیدنی دارد.

۲۲ ای مسیحیان! اسلحه‌ی کامل مسیحیت ایمان است. هر آنچه داریم نادیدنی است. تنها چیزهای واقعی از دیده نپنهان، اسرارآمیز و توضیح‌ناپذیر می‌باشند. چیزها و امور توضیح‌پذیر واقعی نیستند. [آنها] سطحی و گذرا می‌باشند. ولی امور توضیح‌ناپذیر نامیرا هستند یعنی تمامی قلمرو. به اسلحه‌ی مسیحیت بنگرید. محبت؛ کدام بخش از وجود شما محبت است؟ محبت، خوشی، ایمان، حلم، فروتنی، صبر. دقت می‌کنید؟ هیچ یک از این امور را نمی‌توان دید. آنها نادیدنی هستند با این حال به آنها ایمان داریم. محبت هرگز زایل نمی‌شود. ایمان پیروزی است. ما به اموری نادیدنی ایمان داریم.

۲۳ حال، خدا در عیسی بود. «خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد.» و آن مردمان به شهادت او ایمان آوردند. و آنها که به راستی به آن ایمان داشتند، می‌توانستند برکات الهی را از او برکشند. و وقتی چنین کردند، او گفت که: «قوتی از او بیرون شد.» قوت همان «نیرو» است. او... به بیان دیگر اگر بخواهیم این سخن را به شکل امروزی بیان کنیم، وقتی مردم چیزی [نیروی] را از او برمی‌کشیدند، او ضعیف می‌شد. پس اگر او در آن بدن انسانی به آن شکل عمل کرد، در یک بدن انسانی دیگر نیز به همان شکل عمل خواهد کرد.

۲۴ هر یک از ما فضا و جوّی مختص به خود در پیرامون خویش ایجاد می‌کند. برای شما پیش آمده که با اشخاص خوبی روبرو شده‌اید ولی با این حال بودن در جوار آنها برای شما سخت است. و همچنین با افراد دیگری بوده‌اید که بسیار دوست دارید کنار آنها باشید. شما این فضا و جوّ را ایجاد می‌کنید. پس آیا دوست نداشتید که حتی برای مدت کوتاهی در جوار عیسی باشید؟ شگفت‌انگیز است! دقت کنید فضا و جوّی که او ایجاد می‌کرد، چگونه می‌توانست باشد، تصورم این است که بسته‌ای عظیم و بزرگ مملو از محبت، احترام و خداترسی بود. حال، مدام می‌شنوم که مردم می‌گویند...

۲۵ حدس می‌زنم بسیاری از شما تا کنون نواری که در آن از آن رؤیای آخر، آنجا در آن بالا، سخن به میان آمده را پخش کرده [و شنیده] باشید و اینکه چرا اینک اینجا و در آریزونا هستیم. و این چیزی بود که... شگفت‌انگیز است! اگر می‌خواهید آن

را تهیه کنید، چنین عنوانی دارد: *آقا، ساعت چند است؟* و اگر آن را تهیه می‌کنید یا تا کنون نواری از ما خریده‌اید حتماً این یکی را نیز تهیه کنید. خوب نوارها از آن من نیستند. متعلق به شرکت دیگری هستند که با ما همکاری می‌کند و کار نوارها با آنهاست با این حساب آنها را در اختیار ندارم. ولی می‌دانم که آن آقای جوان شماری از آن نوارها دارد.

۲۶ و هیچ‌گاه چیزی نظیر این برایم پیش نیامده بود. عده‌ای می‌گویند: «وقتی در حضور خدا هستی چرا این و آن را از او جویا نمی‌شوی؟» این جریان متفاوت از آن چیزی است که شما... دقت داشته باشید آنچه که بسیاری از مردم قدرت خدا می‌نامند، صرفاً برکات خداست. قدرت پروردگار به کلی متفاوت از برکات خداست. وقتی در حضورش هستید قدرت پروردگار چنان است که اصلاً نمی‌دانید چه کنید. شما فقط... شما به حدی... چنان ترسی شما را فرامی‌گیرد که سراسر می‌خکوب و بی‌حس می‌شوید.

۲۷ دو روز بود که در ناحیه‌ی پشت، پشت سر و از بالا تا پایین بدنم هیچ حسی نداشتیم. زیرا وقتی آن دسته فرشتگان درست همین‌جا ایستاده بودند، از فرط وحشت کاملاً بی‌حس شده بودم و فقط ایستاده و درست به همین شکلی که اکنون هستیم، به آنها می‌نگریستم.

۲۸ و اگر فکر می‌کنید کار به این صورت است که [بشود گفت] «خوب، خوب»؟ نه، چنین نیست. اگر به واقع آنجا باشید و شاهدش باشید، واقعیت امر متفاوت است.

۲۹ و خداوند عیسی که همانوئیل است باید خسته بوده باشد. قوت از او برون شده بود. از روز قبل کاری بزرگ در پیش داشت یعنی وقتی به آن سوی [دریاچه] می‌رسید زیرا چنانکه می‌دانیم عازم زمین جدریان بود، همان‌جا که آن شخص دیوانه را یافته بود. وقتی قایق در حال عبور از جلیل بود نظر به اینکه احتمالاً مدت زمانی طول می‌کشید تا به مقصد برسد، شاید چنین فکر کرد که باید از فرصت استفاده کرده و اندکی استراحت کند. این امر کاملاً طبیعی است، کاری است که هر کسی خواهد کرد.

۳۰ آنها [شاگردان] با او وارد قایق شده و او را سوار کردند. و از دریاچه عبور کردند تا در آن سو موعظه کند. و عیسی که خسته و ضعیف شده بود، این را به منزله‌ی فرصتی طلایی یافت چون انسان بود. او در آن مقطع نامیرا نبود. یک انسان بود و باید طعم مرگ را می‌چشید. دلیل اینکه خدا باید قالبی انسانی به خود می‌گرفت این بود که مرگ را تجربه کند. پس او آنجا خسته و به خواب رفته بود. شاگردانش پاروها را برداشته و حرکت کردند.

۳۱ در آن روزگار اگر بادی می‌وزید، می‌توانستند قایق را در جهت مخالف باد به صورت زیگزآگی حرکت دهند و به کمک بادبان و نیروی باد پیش بروند. و گاه اگر سرعت خیلی کند بود این حالت اندکی در پارو زدن کمک می‌کرد چرا که پاروها را برمی‌داشتند و با همان پیش می‌رفتند. و همچنین با وجود بادبان می‌توانستند به راستی سریع‌تر حرکت کنند. یک نفر در عقب می‌نشست. معمولاً در یک قایق بزرگ

تقریباً هشت تا ده مرد باید پارو می‌زدند. خوب، یک سکان هم داشتند و اگر قایق با قدرت باد حرکت می‌کرد یک نفر در عقب سکان‌داری می‌کرد. و صد البته اگر پاروزنان حرکت می‌کردند، می‌توانستند سکان را با طنابی قفل کنند و با استفاده از پاروهای خود پیش بروند.

۳۲ حال بیایید چنین تصور کنیم که آنها بادبان را برافراشته بودند چون با توجه به اتفاقی که کمی بعد افتاد، احتمالاً بادی ملایم در حال وزیدن بود. و هر کس این را می‌داند که در آن بخش از جلیل یا آنجا در آن منطقه همواره احتمال وقوع هر اتفاقی وجود داشت. پس آنها در راه بودند و قایق در حال حرکت بود.

۳۳ و چه بسا عیسی به قسمت انتهایی قایق رفته بود و جایی بر روی کف آن پیدا کرده و بر روی تلی که آنجا بود دراز کشید تا قدری استراحت کند و نیروی از دست رفته‌اش را برای کار و خدمتی که در پیش داشت، بازیابی کند.

۳۴ و شاید شاگردان در حال ابراز شادمانی از رؤیت آنچه او به جا آورده بود، بودند. حتماً اوقات فوق‌العاده‌ای برای آنها بوده، اوقاتی خوشی را می‌گذراندند و شاید داشتند به هم شهادت می‌دادند. و شاید هم داشتند راجع به برخی کارها که او به جا آورده بود و شاهدش بودند بحث می‌کردند.

۳۵ حال، بیایید برای یک دقیقه همین‌جا توقف کنیم و به مباحثه‌ی آنها گوش دهیم. چه بسا داشتند در مورد این سخن او، آنجا که گفت: «هستم آنکه هستم» بحث می‌کردند. هنگامی که گفت...

جماعتی گفتند: «در زمان موسی پدران ما در بیابان من را خوردند.»

۳۶ عیسی گفت: «و همگی آنها مُردند.» فقط دو تن به سرزمین موعود رسیدند، یوشع و کالیب. «آنها همگی مُردند. ولی من نان حیات هستم. آن نان که از سوی خدا، از آسمان نازل شده است. آدمی می‌تواند از این نان بخورد و نمیرد.» چیزی عوض شده بود، این فرق داشت. او چگونه می‌توانست نان باشد؟ چه بسا در این مسئله غور می‌کردند. و شاید تأمل می‌کردند...

۳۷ شاید در اینجا کسانی را داریم که از اهالی اینجا نیستند و برای جلسه‌ی شفا آمده‌اند، از همین روست که این نکته را بازگو می‌کنم. چه بسا [شاگردان] گفتند... باری، او ادعا کرده همان «هستم» بود که در آن بوته‌ی مشتعل بود، این [ادعا] امری تکان‌دهنده بود. از این رو عده‌ای گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و می‌گویی ابراهیم را دیده‌ای؟ اکنون دانستیم که مجنون.» مستحضرید که دیوانه یعنی «مجنون». «هنوز پنجاه سال نداری» در حالی که تنها سی سال داشت. گفتند: «ولی هنوز پنجاه سال نداری و گفتی که ابراهیم را دیدی؟ اکنون دانستیم که مجنون.» توجه دارید؟

۳۸ لیکن او گفت: «پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم.» پر جلال است! نه تنها ابراهیم را دید بلکه «پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.» و او اکنون همان «هستم» است که در آن زمان بود. حال یادتان باشد که «من هستم» به معنی «بودم»

یا «خواهم بود» نیست. «من هستم» پیوسته و همیشه هست؛ دیروز، امروز و تا ابد. «من هستم.»

۳۹ چه بسا سپس گفته باشند: «خوب، این هم دلیلی است که بر اساس آن می‌توانیم بدانیم که او همان مسیح است. چون او... ما این را می‌دانیم.» حال، در آن هنگام او رفته بود تا بخوابد. «می‌دانیم که از قرار معلوم او باید مسیح باشد زیرا نگاهشته‌های مقدس به ما می‌گویند که وقتی مسیح بیاید چه کار خواهد کرد.» حال، این فلسفه برای هر کسی خوب است، آموزه‌ای خوب، محکم و از جنس راست‌دینی است.

۴۰ دیشب در جایی یعنی در [شهر] مِزا سعی داشتیم به همین نکته برسیم. همواره از قضاوت بر مبنای حس و هیجان بپرهیزید. بر مبنای کلام سنجش کنید. باید [بر اساس] کلام باشد. حال، بر کلام و نگاهشته‌ها دقیق شوید، بدین ترتیب آنچه درست است را درمی‌یابید چرا که پروردگار چنین فرموده است. حال، همین امر دلیل درستی آن می‌باشد.

و شاگردان داشتند او را بر اساس کلام می‌سنجیدند.

۴۱ حال برای پی بردن به اینکه آیا او مسیح بود، می‌توانید تا روزگار آن مرد که شریعت را به آنها داد، به گذشته بازگردید. البته شریعت را خدا به آنها داد ولی این موسی بود که آن را از خدا دریافت کرد و از کوه پایین آورد. و به آنها گفت که روزی آنها را ترک خواهد کرد. ولی، «یهوه خدایت نبی‌ای مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید: یک شارع، یک-یک نبی پادشاه. و واقع خواهد شد که هر که از شنیدن کلام آن نبی سر باز زند از میان قوم منقطع خواهد شد.» آنها با آمدن عیسی متوجه این نکته شده بودند.

۴۲ و یهودی‌ها در سراسر نگاهشته‌های مقدس مخاطب چنین فرمانی بودند: «اگر در میان شما یک شخص روحانی یا یک نبی باشد، من که یهوه هستم خود را در رؤیا بر او ظاهر می‌کنم. و اگر آنچه گوید واقع شود آنگاه او را بشنوید زیرا من با وی هستم. و اگر واقع نشود آنگاه او را نشنوید.» حال این موضوع کاملاً منطقی است. سراسر معقول است.

۴۳ نظیر آن زمان که یک بار یک مرد یعنی ارمیا که یک نبی بزرگ بود به پا خاست. خداوند به او گفته بود که قرار است یهودا به مدت هفتاد سال به بابل برده شود. گفت: «به سخن هیچ رؤیابین، نبی یا کسی که خلاف این نص چیزی بگوید گوش ندهید. و یک یوغ بر گردنش انداخت.»

۴۴ و حنانیا... حال حنانیا نبی بود. نه تنها نبی بود بلکه پسر یک نبی بود. پدرش نبی بود. چیزی به او الهام شد و یوغ را از گردن او [آرمیا] درآورد و آن را شکست و گفت: «خداوند چنین می‌فرماید، آنها [آسیران] بعد از انقضا دو سال باز خواهند گشت.» خلاق می‌توانستند در واکنش به این سخن دست بزنند. خدای من، این عالی بودا دوست داشتند به حنانیا گوش دهند ولی بر خلاف کلام خدا بود. ملاحظه می‌کنید؟

۴۵ این شد که ارمیا گفت: «آمین حنانيا، خداوند سخنانت را استوار نمايد. ولی یک دقیقه صبر کن قبل از ما انبیايي بودند. و آنگاه که نبی نبوت کند و معروف... اگر نبی نبوت کند و کلامش واقع گردد آن نبی معروف خواهد شد.»

۴۶ می بینم که برخی از دوستان سرخ پوست اینجا نشسته اند. چندی پیش داشتم تاریخ آنها را مطالعه می کردم، نخستین روزهای مسیحیت سرخ پوستان را. و آنها برای زنده ماندن باید در پی شکار رفته، آن را تعقیب می کردند. و اگر نبی ای در میان ایشان می آمد و نبوت می کرد و محل شکار را به آنها می گفت، آن شخص رئیس می شد. ولی اگر به دروغ نبوت می کرد، این به منزله ی پایان راهش بود. همان دم او را رها می کردند. او دیگر بیشتر زنده نمی ماند.

۴۷ خوب، این همان مبنایی است که خدا داشت. خدا به ارمیا گفت: «حنانيا دروغ گفت. هرگز چنین حرفی به او نازدم.» چنانکه می بینید بر خلاف کلام اوست. «طی همین یک سال از روی زمین محو خواهد شد.» و در ماه هفتم حنانيا مُرد. [خدا] او را از روی زمین محو کرد. حال، چنانکه مشاهده می کنید، با اینکه چیزی به او الهام شده بود ولی بر خلاف کلام خدا بود.

۴۸ فارغ از اینکه یک واعظ تا چه اندازه می تواند قدرتمندانه موعظه کند یا اینکه تا چه اندازه می تواند آن را زیبا ارائه دهد، اگر سخنش بر خلاف کلام باشد از آن دور شوید. از آن دور بمانید.

۴۹ این کلام است. این برنامه ی خداست، مکاشفه ی کامل اینکه او که بود، که هست و که خواهد بود. این مکاشفه ی پیوسته و مداوم عیسی مسیح است. و این کتاب مقدس مکاشفه ی کامل عیسی مسیح است. هر مکاشفه ی که در تضاد با او قرار گرفته و در خصوص اعمالی که به جا خواهد آورد و کیستی کنونی او بگوید که: «این مربوط به روزگار گذشته است» آن را باور نکنید. اکنون هم باید همان عیسی باشد و شاهدید که این نص کلام است.

۵۰ حال شاگردان را می بینیم که چه بسا در رابطه با موضوع گفتگو می کردند. شاید پطرس چنین گفته باشد: «می دانید، خود داشتم به این فکر می کردم و به یاد دارم که پدرم به من می گفت که روزی غوغا و هنگامه ای عظیم به پا خواهد شد. آنها همیشه جوش و خروش های کوچک داشتند. و همچنین اینکه پیش از آمدن مسیح، مسیحان کذب بسیار ظهور خواهند کرد. ولی او به من گفت: پسر من این یک مورد را به خاطر بسپار. ما یهودی هستیم. ما برگزیدگان خدا هستیم. و از جانب پدر آسمانی خود حکمی داریم که بر اساس آن می دانیم که مسیح نبی خواهد بود. و اگر چنین است که یک نبی را تنها وقتی که سخن می گوید می توان شناخت و آنچه می گوید واقع می شود پس این چنین خواهید دانست که او مسیح است.»

۵۱ و وقتی پطرس به محضر وی آمد، آمدنی که به واسطه ی دعوت برادرش آندریاس میسر شده بود [زیرا] او به وی [عیسی] گوش داده بود و دیده بود که آن روز یحیی آمدنش را اعلام کرده و اینکه او همان شخص بود...

۵۲ و یحیی روح را دید و آواز آسمانی را شنید. کس دیگری نتوانست آن را رؤیت نموده یا بشنود، فقط او توانست. از تمام آن هزاران نفری که آنجا ایستاده بودند هیچ کس جز یحیی آن را ندید. برای او فرستاده شده بود. «پس یحیی شهادت داده گفت: روح را دیدم که چون کبوتری از آسمان نازل شد و آوازی از آسمان آمد.»

۵۳ وقتی پولس بر اثر برخورد آن نور به زمین افتاد و بینایی خود را از دست داد، هیچ یک از همراهانش آن نور را ندید. برای پولس چنان حقیقی بود که چشمانش را کور کرد.

۵۴ مجوسیان تمام راه را از بابل در پی ستاره حرکت کرده بودند. و آدر آن روزگار وقت و زمان را بر حسب ستاره‌ها تعیین می‌کردند. و آن ستاره از فراز هر رصدخانه‌ای عبور کرد و یک نفر هم آن را ندید. این چیزی بود که بر مجوسیان فاش و نمایان شده بود.

۵۵ خدا خود انتخاب می‌کند که چه کسی را برگزیند و کاری را می‌کند که خود می‌پسندد. او خداست. و هرگز بر خلاف کلام خود حرکت نخواهد کرد. حال، او همواره همگام با کلامش است.

۵۶ و چه بسا شمعون گفته باشد، می‌دانید در حالی که داشت فریاد... در حالی که داشت روی دریاچه پارو می‌زد و عیسی در انتهای قایق خواب بود. گفت: «وقتی به محضرش آمدم و او به من گفت که نامت شمعون است و پسر یونا هستی. همین برایم فیصله‌بخش بود. آنجا فهمیدم که به راستی او همان مسیح است چون با اینکه هرگز مرا ندیده بود حقیقت را به من بازگو کرد.»

۵۷ فیلیپس هم می‌توانست از شهادتی که از آوردن نتنائیل داشت بگوید، از اینکه [عیسی] به او گفت که پیش از آمدن کجا بود. شاید درباره‌ی آن زن کنار چاه صحبت کرده باشند. یا درباره‌ی بارتیمائوس کور که با وجود فاصله‌ی صد یاردی [حدود ۹۱ متر] از او، ردایش را لمس کرد و این ایمان وی به خدا بود که او [مسیح] را لمس کرد. یا مورد آن زنی که گوشه‌ی ردای او را لمس کرد! همه‌ی این موارد ثابت می‌کردند که او مسیح است. چه اوقات باشکوهی!

۵۸ باری، در ادامه شاید درباره‌ی رفتار مردم و نگرش آنها نسبت به او بحث کرده باشند. اینک ما... آنها در تمام این مدت در حال عبور از دریاچه بودند. شماری در رابطه با او گفتند: «عده‌ای از مردم ایمان آوردند. عده‌ای هم ایمان نیاوردند.»

۵۹ همین وضعیت امروز هم برقرار است. برخی به آن امر الهی ایمان دارند. اختیار با شماست و برخی هم فارغ از اینکه با چه وضعی ثابت خواهد شد ایمان نخواهند آورد، خیر. شماری از مردم به قدری روحانی هستند که با نخستین نشانه‌ی کوچک تأییدکننده، آن امر الهی را دریافت نموده، می‌پذیرند. و عده‌ای دیگر چنانند که اگر شبانه روز هم بر آنها بکوبید هرگز آن را نمی‌یابند.

۶۰ بگذارید یک دقیقه روی همین نکته مکت کنم و مطلبی را توضیح دهم. اگر بذرهایی که روی زمین می‌افتند آن زیواچه [و ذره‌ی حیات] را داشته باشند، با تابش

خورشید بر آنها و مناسب بودن رطوبت، رشد می‌کنند. ولی اگر به آن زیواچه غنی نشده باشند حتی با تابش نور خورشید بر آنها، باز هم خواهند پوسید، همین. هیچ چیزی رخ نمی‌دهد.

۶۱ ما از آن زیواچه برخورداریم. نام‌های ما خوانده شده و پیش از بنیاد عالم در دفتر حیات بره مکتوب شده است. فارغ از این امر که تا چه اندازه مذهبی هستیم؛ این قضیه هیچ ارتباطی به آن مسئله ندارد و در مواردی به ضدّ ما عمل می‌کند.

۶۲ حس می‌کنم اینجا در حضور برادر خوبی مانند برادر گرومر و سایر برادران می‌توانم راحت باشم، گویی در خانه‌ی خود هستیم. حس می‌کنم باید این را بگویم.

۶۳ به عیسی دقت کنید. اکنون می‌دانیم که او مسیح بود. و وقتی آمد و خود را در مقام مسیح به مردمان مذهبی نمایاند، فریسی‌ها، صدوقی‌ها همگی از تبار کاهنانی از دودمان هارون [بودند] و به اندازه‌ی صدها مرتبه و در واقع به مدت صدها سال این جایگاه را داشتند. از پدر پدر پدر پدر پدر جد تا پیشینیان، پدربزرگ‌ها همه کاهن بودند و به مطالعه و غور در کلام و صحف انبیا اهتمام می‌ورزیدند. و انبیا به وضوح از این امور اعلام کرده، خبر داده بودند. ولی وقتی عیسی آمد و آن امور را به جا آورد، آن جماعت درست مانند یک خفاش کور شده بودند. آنها تا کوچک‌ترین ذره پایبند [به شریعت] و مذهبی بودند، هوشمند، خردمند و بسیار اهل تفکر بودند، بسی بیشتر از هر یک از ما مردمان امروزی. آنها از کودکی کلام را فرامی‌گرفتند و آن چنان پرورش یافته، رشد می‌کردند. و وقتی آن حقیقت محض جلوی آنها پدیدار گشت و آن نور الهی [درخشید، گفتند: «نمی‌توانیم سر از کار این آدم درآوریم پس حتماً از ابلیس است، از بلزبول. او ذهن منحصر به فرد و قدرتمندی دارد. او ذهن خوانی می‌کند و می‌تواند ذهن مردم را بخواند.» به تعبیر امروزی کارش تله‌پاتی نام دارد. آنها درک نمی‌کردند.

۶۴ اکنون توجه کنید. یک روز عیسی از سوخار یعنی شهری کوچک واقع در سامره گذشت و کنار یک چاه نشست. و زنی بینوا و دارای سوءشهرت و بدنام [آنجا بود]. او شوهران بسیار داشت، چیزی که نباید برایش پیش می‌آمد و جایز نبود. و او آمد تا کمی آب بکشد. و عیسی به او گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان.» و زن به او گفت که نمی‌تواند این کار را بکند. درست نبود. اینکه چنین درخواستی از یک زن سامری بکند توهین به آن زن... توهین به او [عیسی] بود.

۶۵ و عیسی به سرعت به او گفت: «اگر می‌دانستی با چه کسی صحبت می‌کنی!» حال، آن زن این را نمی‌دانست. [عیسی] گفت: «اگر می‌دانستی کیست که با تو سخن می‌گوید هرآینه تو از وی چیزی برای نوشیدن طلب می‌کردی.»

۶۶ موضوع صحبت مدتی در همین باب ادامه پیدا کرد. اندکی بعد عیسی که به آن چاه فرستاده شده بود، به زن گفت: «برو و شوهر خود را بخوان.»

۶۷ گفت: «شوهر ندارم.» او [آن زن] هنوز چشمانش بسته بود، چنانکه مستحضرید هر کسی می‌تواند یک نوع الهیات را تعلیم دهد و می‌تواند هر جور اظهار فضلی بکند.

می‌تواند هرچه دلش می‌خواهد بگوید ولی با این حال این کار بر راستی و درستی چیزی دلالت نمی‌کند.

[عیسی] گفت: «برو و شوهر خود را بخوان.»

[زن] گفت: «شوهر ندارم.»

۶۸ عیسی گفت: «نیکو گفתי که شوهر نداری. زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست. راست گفתי.»

۶۹ به اینکه آن نور به چه سان بر آن زیواچه‌ی حیات می‌تابد بنگرید. و این چنین است که آن گیاه کاشته شده روید و نمو کرد. سریع، به شکلی سحرانگیز، به سرعت. نه یک کاهن کارکشته بلکه یک روسپی بخت برگشته و رانده شده! زنی که زندگی بدی داشت ولی از پیش برای حیات جاودانی مقدر شده بود. و وقتی آن نور به او برخورد کرد، سریعاً آن را بازشناخت.

۷۰ [زن] گفت: «ای آقا می‌بینم که نبی هستی. حال، به مدت چهارصد سال نبی نداشتیم ولی این را می‌دانیم که مسیح باید بیاید. و مسیح یک نبی خواهد بود و این چیزها را به ما خواهد گفت.» می‌بینید، او می‌دانست که مردی که آن مطالب را به او بازگفت به او دروغ نخواهد گفت.

۷۱ و عیسی این را می‌دانست. و عیسی گفت: «من که با تو سخن می‌گویم همانم.»

۷۲ آن زن سؤال دیگری نپرسید بلکه به شهر رفت و گفت: «بیاید و آن مرد را ببینید!»

۷۳ به تفاوت موجود بنگرید. می‌بینید که وقتی آن نور الهی بتابد یا کور می‌کند یا حیات می‌بخشد. توجه دارید؟ باید چنین باشد. حیات، نگاشته‌های کتاب مقدس!

۷۴ باری، مسائل زیادی بود که مردم می‌توانستند در خصوص آنها حرف بزنند. شماری از آنها چنین گفتند: «هرگز کسی نظیر این مرد سخن نگفته است.» گروهی از آنها ایمان آورده و گفتند: «از قرار معلوم این مرد دارای اقتدار است. به نظر می‌رسد از مسائلی که درباره‌اش حرف می‌زند بسیار مطمئن است. هرگز ندیدیم که کسی به پا خیزد و مسائل را با این کیفیت بیان کند. ما به کاهنان گوش کردیم. به عنوان شونده پای سخنان و دروس کاهنان و اساتید دین و تمام آن افراد و نظایر آن نشستیم. ولی این مرد با اقتدار سخن می‌گوید. می‌داند راجع به چه چیز صحبت می‌کند. هرگز کسی مانند او سخن نگفته است.»

گروهی گفتند: «او بعزبول است.»

۷۵ در این میان شاید یوحنا که جوان و خوب اهل تفکر هم بود... حتماً او بود که گفت: «فقط به این موضوع فکر کنید! همان [است] که توانست پنج قرص نان و دو ماهی را بگیرد و به پنج هزار نفر خوراک دهد، آمین. همان که از رازهای دل خبر دارد، اوست که در این قایق با ماست. او را درست همین‌جا می‌بینیم.» چه بسا گفته باشد: «برادران شما شهادت می‌دهید ولی آنکه درباره‌اش می‌اندیشیم و تفکر می‌کنیم درست همین‌جا همراه ماست.»

۷۶ اکنون نیز درست به همان سان است، همان که درباره‌اش موعظه می‌کنیم، همان که در موردش سخن می‌گوییم. چه سود اگر خدای موسی امروز همان خدا نباشد؟ همان که از او می‌گوییم اکنون اینجا همراه ماست. فکر کردن به این مسئله شگفت‌انگیز است!

۷۷ و بعد هم توجه داشته باشید که آنها در دریاچه‌ای خطرناک بودند. و چه حس امنیتی دارد دانستن اینکه حین حرکت در دریاچه‌ی طوفانی، همان [که وصفش رفت] کنار آنها در قایق دراز کشیده بود.

۷۸ چقدر می‌توانید در امنیت باشید! چه وقتی دریاها ناآرام هستند و چه هنگامی که ناآرام نیستند، هیچ توفیری ندارد. مادامی که بدانید او آنجا دراز کشیده است، چه فرقی می‌کند؟ هرچه خواهد پیش آید، هرچه خواهد بشود، هیچ توفیری ندارد. او آنجاست. این را می‌دانم. می‌گویید: «من... خداوند متبارک باد!» دکتر می‌گوید قرار است از سرطان بمیری، فقط بگوئید: «جلال بر پروردگار! شاید این سفری زود هنگام به آن سرا باشد.» ملاحظه می‌کنید؟ این مایه‌ی نگرانی آنها نمی‌شود.

۷۹ آن روز داشتم با گروهی از پزشکان گفتگو می‌کردم. یکی از آنها گفت: «کتاب شما در خصوص شفای الهی را خوانده‌ام.»

گفتم: «حس می‌زنم از آن خُرده گرفتید.»

گفت: «خیر آقا. می‌پذیرم که درست می‌گویید.»

گفتم: «سپاس دکتر شوئن.»

۸۰ گفت-گفت: «برادر برانهام ما گزارشات موثق داریم حاکی بر اینکه وقتی به کسی بگوئید که توموری بدخیم دارد یا مبتلا به عارضه‌ای است که او را از پا درخواهد آورد یا زخمی در آستانه‌ی سر باز کردن یا مسلول است، برخوردی که او با مسئله دارد در [روند بیماری] تأثیر گذار است. گفت: «اگر افراد درهم بشکنند، زود می‌میرند.» چنین ادامه داد: «ولی اگر برخوردشان با موضوع چنین باشد که: خوب مرگ هم بخشی از زندگی است. اگر زمان مرگم باشد، باز هم مشکلی نیست.» گفت: «می‌دانستید که همین می‌تواند آن [مرگ] را تا حد قابل توجهی به تعویق اندازد؟»

۸۱ با خود اندیشیدم: «اگر این نوع برخورد و نگرش ذهنی [مثبت‌اندیشی] چنین نتیجه‌ای دارد پس هنگامی که روح‌القدس در درون انسان عمل کند، چه خواهد شد؟» همین است. این... این را از او پرسیدم.

۸۲ گفت: «یقیناً این سخن درست است، در صورتی که بتوانید خود را به موضعی بالا کشانده و به آنجا برسانید.» او یکی از بهترین جراحان و پزشکان منطقه‌ی جنوبی است. گفت: «اگر چنین... آقای برانهام، این امر قابل اثبات است. اگر کسی چنان پیش رود که بتواند به موضعی برسد که گویی فکر و روحش از داشتن آن مشکل خبر ندارد و فکر خود را مشغول مشککش نکند و حتی به آن اعتنا هم نکند،» گفت: «اگر بتواند چنین باورمند باشد، این مؤثر و کارساز خواهد بود.» درست است. توجه می‌کنید؟

۸۳ نتیجه‌ی رویکرد ذهنی که در این رابطه برمی‌گزینید... حال، این کار ذهن و فکر نیست. اگر نسبت به آنچه که دارای حیات [الهی] است همین برخورد و رویکرد را داشته باشید آنگاه آن حیات فرود می‌آید و کار را انجام می‌دهد، نه رویکرد ذهنی شما. این امر شما را به حضور وی [خدا] می‌آورد. این کاری است که می‌کنید، یعنی فکر و ذهن شما [چنین می‌کند]. حواس پنجگانه تا زمانی خوب و نیکو هستند که خدا را انکار نکنند. اما وقتی در صدد انکار خدا برمی‌آیند، رهایشان کنید و به آنها اعتنا نکنید. کنترل کننده‌ی آنها خداست. همان که خالق است.

۸۴ حال، چنانکه گفتم چه امن است پیش راندن در دریای پرخطر وقتی بدانید که او درست در همان قایق دراز کشیده است. چیزی در حال و هوای آن شب شاگردها وجود داشت، حال و هوایی که به حال و هوای امشب ما می‌ماند، آنها از تأثیر جلسه خوش و سرمست بودند، پس از وقوع آن بیداری، داشتند بابت نتایج بیداری خوشحالی می‌کردند.

۸۵ حال، برادر گرومر و این برادر که اینجاست و همین‌طور بسیاری دیگر، نزدیک به پانزده سال پیش به این خطه آمدیم و یک بیداری آغاز شد. چه باشکوه! و می‌دانید امروز به چه کاری مشغول می‌باشیم؟ فقط در مورد آن سخن می‌گوییم. بیداری به پایان رسیده است. خیلی وقت است که به پایان رسیده است. ما فقط داریم با ثمرات آن، روزگار سر می‌کنیم و منتظریم.

۸۶ و آن شاگردان داشتند همین کار را می‌کردند، ابراز وجد و سرخوشی، سر کردن با آنچه احتمالاً یک روز یا یک هفته یا یک سال پیش شاهد انجامش بودند. داشتند درباره‌ی همین امر شهادت می‌دادند و شهادتی که در این زمینه ارائه می‌دادند قدرتمند بود.

۸۷ عیسی در روزگار آنها میان دو [موج] بیداری به استراحت پرداخت، از کجا می‌دانیم چه بسا او اکنون هم در فاصله میان بیداری‌ها استراحت می‌کند؟ بله.

۸۸ می‌گویید: «خوب، حال، برادر برانهام اکنون اندکی از خط خارج شده‌اید. عیسی الزامی به استراحت ندارد.»

۸۹ البته که داشت. در کتاب مقدس چنین آمده که: «خدا آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و در روز هفتم آرام گرفت، استراحت کرد.» حتماً چنین کرد. او استراحت کرد. عیسی خسته بود و در قایق دراز کشید، او به خواب رفته و مشغول استراحت بود.

۹۰ و شاید پس از فعالیت طاقت‌فرسا در جریان بیداری‌ای که زمان زیادی از آن نگذشته، چه بسا اکنون مثل آن روزگار آرام گرفته باشد. امیدوارم که چنین باشد.

۹۱ و شاگردان از دیدن آنچه او انجام داده بود و همچنین از دانستن اینکه او کنار آنها بود، خوشحال بودند.

۹۲ این همان نوع عادت است که مختص بشر و ذهن بشر است. ذهن آدمی همواره تمایل دارد از آنچه خدا انجام داده، سخن بگوید و از بابت آن وجد و شادی کند یا از آنچه او انجام خواهد داد بگوید ولی کارهایی که اکنون انجام می‌دهد را نادیده بگیرد.

۹۳ او به معنی دقیق و کامل خواب نبود. تا دقایقی چند به این نکته خواهیم پرداخت. توجه دارید؟

۹۴ مردم به کاری که او کرد ایمان خواهند آورد و در رابطه با آن بانگ برخواهند آورد. آنها از کاری که قرار است او [در آینده] انجام دهد هم خواهند گفت و پروردگار را جلال خواهند داد. ولی کاری که اکنون انجام می‌دهد را نادیده می‌گیرند. این بخشی از طبیعت آدمی است. عملکرد آدمی چنین سبک و سیاقی دارد.

۹۵ به این ترتیب، همان‌طور که داشتند از برکات مشارکت با یکدیگر فیض می‌بردند و مدام بر شمار آنچه شاهد انجامش بودند می‌افزودند، ناگهان دردسری بروز کرد.

۹۶ این شگرد خاص شیطان است، چنانچه دقت داشته باشید هنگام اعلام شهادت‌های جلسه و رخدادهایی از این دست، او به همین شگرد متوسل می‌شود. بیشتر اوقات من...

۹۷ چندی پیش در جلسه‌ای آماده می‌شدم که در صورت امکان، فراخوانی به قربانگاه را اعلام کنم. آقای سالخورده‌ای ایست قلبی کرد و همان‌جا از دنیا رفت. تالار را سراسر آشفتگی و سراسیمگی فراگرفت. و فراموش کردم... این اتفاق در شوانو در ویسکانسین روی داد. به خود گفتم: «خدا، از دست من چه کاری ساخته است؟» به سویی خیره شدم و در رؤیایی همان آقای سالخورده را دیدم که از در بیرون می‌رفت. و این چنین کاری که باید انجام می‌دادم، مشخص شد.

۹۸ چند وقت پیش در خدمت آن اسپانوسور بزرگ ارال رابرتس که یکی از پزشکان فیلادلفیاست بودم، آن آقا چه نام دارد؟ یکی از... اکنون نامش را به یاد نمی‌آورم. دندانپزشک است. یکی از اسپانوسورهای مهم برنامه‌های تلویزیونی ارال رابرتس است. نامش را به یاد نمی‌آورم. و ما... [یکی از حاضران می‌گوید: «بارتن»] - گروه تألیف. [بارتن. جلسه‌ای برگزار کرده بودیم و برای فراخوانی به قربانگاه آماده می‌شدم. ناگاه حرکت غیرعادی خانمی توجه مرا به خود جلب کرد، دختر این خانم دوان دوان به او نزدیک شد و شروع به مالیدن صورتش کرد. به خود گفتم: «به زودی از حال خواهد رفت.» ناگهان پاهایش سفت شد و دستانش به این شکل به پشت برگشت.

۹۹ دکتر بارتن شتابان خود را به او رساند و نبضش را گرفت. نبض نداشت. از پایین به من نگاه کرد و سر خود را تکان داد. من می‌کوشیدم فکر مردم را... جمعیت بزرگی حاضر شده بودند. با ادامه دادن به سخنان خود می‌کوشیدم فکر جمعیت را از این وضعیت دور کنم. و آنگاه دکتر بارتن گفت: «برانهام جوان را بیاورید.» منظورش بیلی پل بود. بیلی پیکر بی‌جان آن بانو را دید. او را با آن کاری نبود. متوجه می‌شوید؟ میل نداشت دخالتی کند. خوب، همین که باز سرگرم صحبت شدم... خوب، دکتر بارتن... او را می‌شناسید پس می‌توانید از خودش بپرسید.

۱۰۰ باز به صحبت ادامه دادم و گفتم: «خوب، از تکتاک شما عزیزان می‌خواهم که دستپاچه نشوید. آرام باشید.» گاه همین که دیوی می‌کوشد از وجود کسی بیرون آید، افراد وقیح شده و مردم سراسیمه و دستپاچه می‌شوند. این رویکرد نادرستی است. «آرامش خود را حفظ کنید. دستپاچه نشوید. او اینجا است.»

۱۰۱ در حالی که به سخنان خود ادامه می‌دادم، نمی‌دانم چگونه ولی به سوی آن خانم برگشتم و نامش را صدا کردم: «مری، به اینجا نگاه کن.» سپس او به خود آمد، [به بیانی] برگشت.

۱۰۲ می‌بینید چنین زمان آشفته‌گی هم هست. ناگاه، درست در همان هنگام دردسری بروز می‌کند.

۱۰۳ خوب، می‌توانید در این باره از آقای دکتر بارتن بپرسید. فردای آن جلسه وقتی او را دیدم، گفت: «برادر برانهام آن خانم دیگر نبض نداشت، از قفسه‌ی سینه‌اش ضربان قلبش را چک کردم. از ناحیه‌ی گردن نبضش را گرفتم، هر جای بدن که می‌شد نبضش را گرفتم.» او چنین گفت. در ادامه گفت: «او تمام کرده بود.» و توجه داشته باشید که خانواده‌اش بسیار ثروتمند بود و نخستین باری بود که آن خانواده به چنین گردهمایی می‌آمد. و آن بانو...

۱۰۴ راهی شدم و دکتر بارتن مرا به خانه‌ی او برد و آنجا آن خانم گفت: «برادر برانهام شنیدم که نام مرا صدا می‌کردید.» پیش‌تر هرگز آن بانو را در زندگی خود ندیده بودم پس این خود روح‌القدس بود که او را به نام صدا کرد. ملاحظه می‌کنید؟

۱۰۵ پس بی‌مقدمه دردسری بروز کرد. کشتی شروع به تکان خوردن کرد. امواج بالاتر و بالاتر می‌رفت. بی‌گمان بادبان را بادی سهمناک فروگرفت و دکل اصلی را از جای خود کند. آنگاه کشتی تکان خورد، کوه‌ها و امواج سفیدرنگ تاخند و آب را وارد کشتی کردند. قایق کم‌کم از آب پر می‌شد. چه دردسری! با اینکه کارهای بسیاری از او دیده بودند ولی دیگر امید به بقا نبود. کارهایی که از عیسی دیده بودند در فضای آشفته‌گی یکسره فراموش شد.

۱۰۶ از خود می‌پرسم که نکند امشب هم چنین باشد. می‌دانیم که خدا چه کارهایی در خلال همین بیداری در برابر دیدگان ما انجام داد. شما خادمان در این خصوص مطلع هستید. خود دیده‌اید چگونه نیروی او، نیروی الهی او نمایان شد. [قوت] او، چگونه مردگان را زنده کرد، گواهی‌های پزشکی آن موارد موجود است. او جزء به جزء امور آینده را از پیش اعلام کرد. بیماران را شفا داد. هزاران بار هزاران نفر در سراسر این کره‌ی خاکی شفا یافتند. پس [چرا] بعد از برقراری آرامشی کوتاه، با بروز یک دردسر بی‌درنگ فراموشی و نسیان به ما دست می‌دهد؟

۱۰۷ این مسئله رویکرد بنی‌اسرائیل در برابر تمام بلایایی که خدا بر مصر فرود آورد و همچنین کارهای شگرف او را تداعی می‌کند. پس با وجود تمام اینها، همین که به دریای سرخ رسیدند، موسی فریاد برآورد: «چگونه با دیدن معجزات دهگانه باز به خدا بی‌اعتماد هستید؟» هنگامی که آبی در چاهی دیرینه نیافتند، شکوه و گله کردند. این

ویژگی بشر است. آنها تمام معجزات خدا را از یاد بردند. می‌بینید؟ ما هم همین رویکرد را از خود نشان می‌دهیم.

۱۰۸ چه بسا شاگردان به خاطر آن زمان آشفتگی و پر تلاطم همه چیز را فراموش کرده بودند. ولی با داشتن... آنها دچار دردسر شده بودند و هیچ راه چاره‌ای به چشم نمی‌دیدند. اگر چاره‌ای پیدا کنیم، بی‌گمان به آن دستاویز می‌شویم. ولی آن دردسر چنان مخمضه‌ای بود که نمی‌شد برای آن چاره جست پس سراپا هراسان شدند. بی‌اختیار فریاد کردند. معجزات او را از یاد برده بودند. از اینکه هیچ راه و چاره‌ای برای آنها متصور نبود، هراسان شده بودند.

۱۰۹ به خود قول داده‌ام رأس ساعت نه کلیسا را مرخص کنم. چه بسا می‌توانستم زمان بیشتری به این امر اختصاص دهم ولی-ولی برای اینکه موضوع برای شما قابل درک باشد سعی می‌کنم تنها به نکات اصلی بپردازم.

۱۱۰ برادر گرامی، دردسرها و گره‌های بسیاری هست که نمی‌شود درباره‌ی آنها چاره‌جویی کرد. همین‌جا فهرستی دارم، لیستی از چیزهایی که در سطح کشور مایه‌ی آشفتگی شده است. چاره‌ای برای آنها متصور نیست. افراد از حل این گره‌ها ناتوانند. با وجود سازمان ملل، جامعه‌ی ملل و همه‌ی ادعاهای عنوان شده ولی با گذر زمان وضع دشوار و دشوارتر می‌شود.

۱۱۱ آن شب در فنلاند، ناگاه پسرپچه‌ای در خیابان کشته شد. شهردار چیزی نوشت و چنین تأیید مکتوب آن رخداد را از او گرفتم. سالیان پیش آن صحنه را در رؤیا دیده بودم. به آریزونا آمدم و این مسئله را برای شما بازگو کردم: «پسرپچه‌ای از میان مردگان برخواهد خاست.» شکل آن پسرپچه را تشریح کرده بودم. بسیاری از شما عزیزان این موضوع را به یاد دارید. و کاملاً چنین هم شد. به شما گفته بودم که [مجله] آواز شفا خبرش را منتشر خواهد کرد. و دو یا سه سال بعد آن را منتشر کرد. توجه می‌کنید؟ خوب، مردم در آن فضای آشفتگی سراسیمه شده بودند و چاره‌ای هم به ذهنشان خطور نمی‌کرد. چاره‌ی کار دست خدا بود و او آن پسرپچه را خوب کرد.

۱۱۲ در آن شب، از خیابان کئوپپو می‌گذشتم. و در حالی که از آن خیابان عبور می‌کردم تقریباً شش پسر جوان فنلاندی... چندی پیش جنگی به آنها تحمیل شد، به جوانانی که هیچ‌گاه سر خود را نتراشیده بودند. گویی... گویی... آنها تازه سرباز شده بودند. روس‌ها دست به کشتار زده بودند. پس در حالی که به سوی آنچه مسوهالی می‌خوانند پایین می‌رفتم، آنها با قداره‌های بزرگ و کهنه و بلند حرکت می‌کردند و جمعیت را نگه می‌داشتند، سی و پنج هزار نفر اجازه‌ی ورود داشتند. سپس آن گروه را خارج می‌کردند تا گروه سی و پنج یا چهل هزار نفری بعدی وارد شوند.

۱۱۳ و در سراسر خیابان سربازان روسی بودند. و هنگام حرکت در حالی که اشک از چشمانشان جاری بود، به سبک روسی سلام می‌کردند. و هنگام عبور سربازان فنلاندی را در آغوش می‌گرفتند و می‌بوسیدند. برادر گرامی، هر چیزی که سبب می‌شود روس‌ها فنلاندی‌ها را به آغوش بگیرند یا فنلاندی‌ها روس‌ها را به آغوش بگیرند، می‌تواند آتش

هر کارزار و جنگ را خاموش کند. مردم از آنچه آتش کارزار و جنگ را خاموش می‌کند، چشم می‌پوشند غافل از اینکه هیچ راهکار انسانی چاره‌ساز نخواهد بود.

راه حل پیش‌تر پیدا شده است. مردی به همین منظور جان خود را نثار کرد.

۱۱۴ کلیسا با دشواری‌هایی دست و پنجه نرم می‌کند که هیچ چاره‌ای برای آنها قابل تصور نیست. متدیست‌ها با چه شگردی می‌توانند باپتیست‌ها را متقاعد سازند که متدیست شوند؟ در این باره کنجکاوم. جماعتی‌ها با چه شگردی می‌توانند یگانه‌انگاران را عضو جماعت ربانی کنند و یا برعکس؟ کاتولیک‌ها با چه شگردی می‌توانند همه‌ی گروه‌ها را ببلعند؟ ملاحظه می‌کنید؟ نمی‌توانند تصور کنند که سرانجام کدام یک از آنها سیادت خواهد کرد. می‌بینید؟ نمی‌دانند. چاره‌ای برای آنها متصور نیست. بسیار خوب.

۱۱۵ می‌دانید هر چند آنها هیچ راهکاری برای فرونشاندن طوفان نداشتند ولی چاره‌ی الهی همان‌جا خوابیده بود.

۱۱۶ برادر اجازه دهید امشب این نکته را به شما بگویم. با وجود کل بحران‌هایی که گریبانگیر ما می‌شود، باز درمان الهی نزد ماست. همین‌جاست، زیرا او خود کلام است. او اینجاست و روح او برای تجلی آن امر الهی همین‌جا حضور دارد. پس درمان الهی نزد ماست. در جستجوی چیزهای دیگری هستیم، برای راه‌اندازی سازمانی جدید برنامه‌ریزی می‌کنیم. ما این‌گونه هستیم. آیا می‌بینید؟ نمی‌توانیم بر آن غالب شویم. غافل از اینکه پیش‌تر مغلوب شد. اشکال اینجاست که در راهی که برای ما آماده شده، گام بر نمی‌داریم.

پس با این توصیف آنها به دردسر افتاده بودند.

۱۱۷ «اگر بخواهند جلسه‌ی شفا را پیش‌گرومر برگزار کنند، مشکل اینجاست که چیزی در آن جمع مرا آزار می‌دهد. آنها جماعتی پر سر و صدا هستند. آنجا نخواهم رفت.» بله، مشکل همین است. ملاحظه می‌کنید؟ همین است. این خلاصه‌ی داستان است. دقت می‌کنید؟ بله. چنین است که...

۱۱۸ ولی درمان و چاره‌ای که بدان نیاز داریم مسیح است و بس. او از پس آن برمی‌آید، او می‌تواند آن کار را انجام دهد. امروزه شاگردان عیسی با بحران‌های بی‌شماری دست و پنجه نرم می‌کنند ولی دریغاً که از درمان و چاره‌ی کار غافلند. آمین. راه درمانش نزد ماست.

۱۱۹ اجازه دهید مطلبی خدمت شما عرض کنم. بسیار پیش می‌آید که مقدسان گرامی او با سختی‌ها و ناراحتی‌های جسمی روبرو شوند ولی درمان همین‌جا نزد ماست. آمین. راه درمان نزد ماست.

۱۲۰ به خانمی که با وجود بیماری ریوی اینجا نشسته است، فکر می‌کنم. این اکسیژن است و صدای نفس او شنیده می‌شود. نمی‌دانم این خانم گرامی با این وجود چگونه شب به خواب می‌رود. به هزینه‌اش فکر کنید. خواهر گرامی، درمانی که برای شما سراغ دارم، همین‌جاست. نیازی به این کارها نیست. خوب شرطش این است که آن امر مقدس را به کار برید. توجه می‌کنید؟

۱۲۱ خوب، شاگردان هم دچار ناراحتی جسمی می‌شدند، پزشکان درمانی برای آن ناراحتی‌ها و دردها نداشتند.

۱۲۲ درست مانند آن شاگردان که به دردسر افتاده بودند. آنها شاگرد بودند ولی - ولی دردسری بروز کرده بود که دریاوردان چاره‌ای برای آن نداشتند. آنها... هیچ کس چاره‌ی کار را نمی‌دانست ولی درمان کار درست همان‌جا خوابیده بود.

۱۲۳ چه بسا با دردی دست و پنجه نرم کنید که پزشکان ناتوان از درمان آن باشند. لکن او خود نزد ما حاضر شده است، به همان سان که در آن روزگار دیرین نزد شاگردان حاضر بود. او هم اینک اینجاست. درست است. ما نیز همچون آن عزیزان از یاد برده‌ایم که چه کسی در این کشتی خوابیده است. فراتر از یک کلیساست. فراتر از مقرراتی است که رعایت می‌کنیم. سخن از پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است. ولی چه بسا پس از یک بیداری خوابیده باشد. شخصی را فرستاده است. چه بسا در حال استراحت باشد.

۱۲۴ فردای آن روز، فرد دیگری انتظار او را می‌کشید، آن دیوانه باید شفا می‌یافت. ولی در آن زمان، در حالی که آسوده بود بحرانی بروز کرد. او خوابیده بود، استراحت می‌کرد. ولی پیداست [شاگردان] در این آشفتگی و غوغا از یاد برده بودند او که بود. «خوب شمعون، می‌دانم با آن یکی پارو بزن. اندریاس، محکم‌تر با این یکی پارو!» آیا متوجه می‌شوید؟ مسئله از این قرار است.

۱۲۵ چرا سراسر آشفته‌اید؟ پزشک چنین گفته است. پزشک چنان گفته است. چه بسا او چیزی گفته باشد. شاید حق با آن آقا باشد. او چنین گفت. ولی پرسش اینجاست که این [کلام] چه می‌گوید؟ این مسئله‌ی بعدی است. ملاحظه می‌کنید؟

۱۲۶ و چیز دیگری هم هست. پس از اینکه او را با این کیفیت شناختند، باید می‌دانستند انسانی که می‌تواند افکار دل دیگران را آشکار سازد و انتها را از آغاز بشناسد، بی‌گمان می‌دانست که چنین اتفاقی رخ خواهد داد. آمین. خوب، مبادا-مبادا این مطلب را از دست بدهید. او می‌دانست که چنین خواهد شد. شک دارم که به خواب رفته بود. او می‌دانست که چنین خواهد شد. او خدا بود و خدا در محدودیت گنجاندنی نیست پس می‌دانست که چنین رخ خواهد داد. از زمان وقوع آن هم آگاه بود. این مسئله تنها به جهت آزمودن و محک زدن ایمان آنها رخ داد. مگر پس از آن همین سخن را به آنها نگفت؟

۱۲۷ چه بسا به همین خاطر امشب با یک بیماری دست به گریبان باشید. از همین رو سکونی در بیداری دیده می‌شود، باشد روشن شود که چه رویکردی نسبت به کارهایی که پیش‌تر در برابر دیدگان شما انجام شده، در پیش خواهید گرفت. آیا در راستای تأسیس سازمان و تشکل دیگری از آن بهره‌جویی خواهید کرد؟

۱۲۸ خواهی که همین‌جا نشسته است، آنجا در آن روز در آن کلیسای کوچک مکزیکی با سرطان قلب وارد صف دعا شد، خدا راساً به صحنه آمد. پزشک او را با

پرتونگاری معاینه کرده بود. همسرش همین‌جا حضور دارد. اعلام شد: «خانمی در صف دعا فوت کرد.»

گفتم: «او را اینجا بیاورید.» به حضور الهی اطمینان داشتم.

۱۲۹ خواهر والدراپ، زمان زیادی سپری شده، ۱۶ سال پیش بود. می‌بینید؟ به خاطر سرطان در بستر مرگ! پس به یاد داشته باشید که همان خدا همچنان در قایق است. بنابراین سراسیمه نباشید. چه بسا همین شهادت فینیکس، دره‌ی ماریکوپا و حتی جهان را دگرگون کند، یک مورد در میان ده‌ها هزار مورد.

۱۳۰ او هنوز هم همین‌جاست. ولی شگفتا که ما همچون آنها در آن روزگار سراپا آشفته و سراسیمه هستیم. «وای! با این یکی پارو بزنی. ولی بعد چه خواهیم کرد؟» خوب، نگرانش نباشید. تا هنگامی که او در قایق است، مشکل را فراموش کنید. بله. صرفاً محض آزمودن ایمان و باور آنها این کار را کرد.

۱۳۱ آیا می‌توانید تصور کنید که ایوب با وجود آن دمل‌ها، از دست دادن ثروت و نورچشمان خود و هر چیز دیگر، باز شادمان و خرم بود؟ آسان نبود ولی خدا می‌توانست به شیطان ثابت کند کسی هم است که به راستی امین خداست. چه بسا همین امر در خصوص مورد شما و مواردی که دیگر عزیزان را درگیر کرده، صدق کند. «آری، تو را رها نخواهد کرد. او...» به هیچ روی. سخن از ایوب که می‌شود، باید گفت کسی نمی‌توانست او را به انجام چنین کاری وادارد.

۱۳۲ چنانچه به یاد داشته باشید، او پس از چند دقیقه گفت: «دریغا که کم‌ایمان هستید. مگر از ماجرای شکستن نان و خوراک‌رسانی به پنج هزار تن چیزی نیاموخته‌اید؟ مگر نمی‌دانید که من همان یهوه هستم که چهل سال تمام هر شب با فرو فرستادن [خوراک] از تورها، از آسمان همین مردم را تغذیه کردم؟ از چه سبب این چنین ترسیده‌اید؟ مگر نمی‌دانید که روزی دریای سرخ را خشک کردم؟ نمی‌دانید که زمین را باز کردم تا بی‌ایمانان را فرو برد؟ روزی کره‌ی زمین را پیموده و آن را در فضا قرار دادم.» او سوار آن قایق بود. خوب، اسطوره‌ای در کار نیست. عین حقیقت است. بله.

۱۳۳ این امر امروز هم مصداق دارد. او ما را محک می‌زند باشد دریابد که تاب می‌آوریم یا خیر. با پایان دادن به یک بیداری، سبب جر و بحث در کلیسا می‌شود، باشد دریابد که چه رویکردی در پیش خواهید گرفت. در جمع شما، بله در همین جمع شما، دست شیطان را باز می‌گذارد تا موضع شما مشخص شود. ایوب گفت: «بینید، اگر جان مرا بستاند باز به او امیدوار خواهم بود.» آمین. آمین. این رویکرد درست است.

۱۳۴ شدرک و میشک و عبدنغو گفتند: «خدای ما می‌تواند ما را از آتش برهاند پس به هیچ روی عقب‌نشینی نمی‌کنیم.» بله.

۱۳۵ ولی پیداست ما نیز همچون شاگردان سراسر سراسیمه و آشفته می‌شویم. آنها... ما درست مانند آن شاگردان انسان هستیم.

۱۳۶ [عیسی] هویت خود را اثبات کرده ولی با وجود اثبات این امر که او خود خدای جهان آفرینش بود، باز چنین شد. جهان‌آفرین خود او بود. «ولی چگونه این کار را

کرد؟ به من بگوئید برای پخت آن قرص‌های نان و آن ماهی‌ها چه نیرویی به کار برد؟» خوب، نه تنها-نه تنها ماهی‌ها را آفرید بلکه همزمان با این کار ماهی‌ها را هم پخت. چنین شد.

۱۳۷ آن من نازل شده از آسمان، آن خوراک طبیعی که چهل سال تمام آنها را زنده نگه داشت، از کجا پیدا شد؟ نان از آسمان نازل می‌شد. آن را از کجا فراهم کرد؟

۱۳۸ آن کلاغ برای خوراک‌رسانی به ایلیا از کجا گوشت و نان را پیدا می‌کرد؟ سخن از کلاگی است که برای طبخ گوشت، ذبح گاو، سلاخی و پخت و پز، گذاشتن گوشت لای نان و پخت نان و رساندن خوراک به ایلیا به اندازه‌ای که باید هوشمند بود.

۱۳۹ خدا خداست. باور نمی‌کنیم پس بی‌ایمانیم. توصیف دیگری متصور نیست. باید باورمند شد.

۱۴۰ این همان نگرشی است که ابراهیم داشت، او «تمام امور ناسازگار با آن امر الهی را همچون چیزی وجود نیافته شمرد.» او بی‌پروا از کهنسالی خود و گذر سالیان بسیار، خدا را به جهت آن وعده می‌ستود و به سلاح وعده همچنان گام پیش می‌نهاد.

۱۴۱ پس او چنین به سلاح کلام و نشانه‌های تأیید شده، ماهیت و چیستی خود را اثبات کرد. گفت: «اگر کارهایی که درباره‌ی من نوشته شده را انجام ندهم، مرا باور ن کنید.» دقت می‌کنید؟ اینگونه می‌شود [وعده] را به دست آورد. امیدوارم که اکنون همین شما را به ژرف‌اندیشی وادارد. توجه می‌کنید؟ همواره و در هر شرایطی کلام را مدنظر داشته باشید.

۱۴۲ شیطان با چنین-چنین شگردی در باغ عدن بر حوا تاخت، استدلال کرد و چون و چرا آورد.

۱۴۳ اما زمانی یک بار دیگر به میدان آمد و بر مسیح تاخت و برایش داستان‌سرایی کرد. گفت: «اگر تو پسر خدا هستی، دوست دارم معجزه‌ای از تو ببینم. می‌دانی تاکنون به چشم خود معجزه‌ای ندیده‌ام. دوست دارم ماهیت آن را تغییر دهی... غدانخورده‌ای و گرسنه هستی. پس بگو تا آن سنگ‌ها نان شود.»

۱۴۴ او گفت: «مکتوب است که...» توجه می‌کنید؟ داستان همین است. بر کنگره‌ی هیکل، «چنین مکتوب است که...» بر فراز آن کوه بلند، «چنین مکتوب است که...» او با نیروی کلام ایستادگی کرد و بدین ترتیب آن گرگ پیر را سر جای خود نشاند.

۱۴۵ [مسیح] کسانی که او را فالگیر یا-یا نوعی-نوعی بعزلبول و دیو پنداشته و یا کارش را احضار ارواح دانسته و به زعم آنها ذهن مردم را خوانده و کارهایی از این دست انجام می‌داد را مخاطب ساخت. گفت: «چه کسی می‌تواند مرا به انجام گناهی متهم کند؟» و باز گفت: «اگر مرا باور نمی‌کنید» پس «نگاشته‌های مقدس را کند و کاو کنید زیرا گمان می‌برید که از طریق آنها زندگی جاوید بهره‌ی شما خواهد شد، همین نگاشته‌ها بر من گواهی می‌دهند. به برکت همین نگاشته رسالت من به چنین جایگاهی رسید.» آیا منظورم را درک می‌کنید؟ «همین نگاشته‌ها بر من گواهی می‌دهند.» دقت می‌کنید؟ و همچنین مخاطبان خود را (به چه؟) به نگاشته‌های مقدس ارجاع داد.

«همین نگاهشته‌ها بر من گواهی می‌دهند. هویت مرا برای شما بازگو می‌کنند.» آمین. سپاس بر خدا!

۱۴۶ در پرتو نگاهشته‌های مقدس درمی‌یابید که ایماندار هستید یا نیستید. در پرتو نگاهشته‌های مقدس درمی‌یابید که در همان راستا که باید حرکت می‌کنید یا نمی‌کنید. راه شناخت هر فرد، شهادت خودش است. منظور ادعاهای آن چنانی نیست بلکه سخن از این است که چگونه در راستای آن حرکت می‌کند. چنین است. این راه تشخیص هر ادعایی است.

۱۴۷ عیسی مخاطبان خود را به انجام چنین کاری فراخواند. «چنانچه با هر مشخصه‌ی مسیحا سازگاری ندارد، آن مشخصه‌ای که گویی ندارم را به من بگویید.» چه زیباست! ستایش برانگیز است. درست است؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] «چنانچه با مشخصه‌ها سازگار نیستیم، بگویید کدام مشخصه را در من سراغ ندارید.»

۱۴۸ مسیحیان گرامی، ای کاش می‌توانستیم خود را هماهنگ کرده و با پیروی از نگاهشته‌های مقدس، آنچه شایسته است را به جا آوریم!

۱۴۹ باید بر آن افراد روشن می‌شد که او خود خدای جهان‌آفرین بود... که او خود پدیدآورنده‌ی آب و باد بود. باید این امر بر آنها محرز می‌شد. اگر هویتش بر آنها آشکار می‌شد، مگر غیر این است که بر آنها روشن می‌شد که آفرینش باید از آفریدگار خود فرمان برد؟ کدام بزرگ‌تر است، آفریدگان یا آفریدگار؟ آفرینش یا آفرینشگر؟ عیسی فرمود: «کدام بزرگ‌تر است، فرستنده یا فرستاده؟» تأمل کنید. آیا موضوع برای شما دریافتنی شد؟ کدام بزرگ‌تر است، جهان یا جهان‌آفرین؟ پیداست که جهان‌آفرین بزرگ‌تر است. مردم دیدند و او اثبات کرد و نشان داد که جهان‌آفرین کسی جز خودش نبود. چنانچه به راستی آفریدگار خود اوست پس مگر اطاعت از او بر آفریدگان شایسته و بایسته نیست؟

۱۵۰ شایان یادآوری است که او پدیدآورنده‌ی بدن‌های ماست. پس آیا شایسته نیست بدن‌های ما مطیع امرش شوند؟ «آن سرطان را دفع کن،» او به بدن شما امر می‌کند و سرطان ناپدید می‌شود. همین بس که آن کلام را برگرفته و همان‌جا بکارید تا ببینید چه خواهد شد. هیچ تشکیکی در این باره روا نیست. بله، آقا. بدن‌های ما از او فرمان می‌برد.

۱۵۱ در سخن خود را پیرو مسیح می‌دانید. من هم این را می‌پذیرم. ایماندارید. چه چیزی باعث دلگرمی شما می‌شود؟ روزی می‌رسد که بدن‌های شما را پس از اینکه از بین رفته باشد، زنده کند. اگر چنین باوری ندارید پس چرا باز در جلسات کلیسایی حاضر می‌شوید؟ ملاحظه می‌کنید؟ مگر غیر از این است که «اگر رستاخیزی نباشد، از بدبخت‌ترین آدمیان هستیم»؟

۱۵۲ ولی سخن نویدبخش او چنین است: «هرکه به من ایمان آورد حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد. آمین. من رستاخیز و زندگی هستم. آمین. هرکه گوشت مرا بخورد و خون مرا بنوشد، از زندگی جاوید برخوردار می‌شود و او را در روزهای واپسین خواهم

برخیزانید.» چرا؟ بدن، خاکستر، همان خاکستر آتشفشانی که [بدن] ما را تشکیل می‌دهد همه از او فرمان می‌برند زیرا او خود آنها را آفریده است.

۱۵۳ آن زندگی در درون ما، فراتر از یک زندگی آفرینشگرانه است، بخشی از حیات خود اوست. از همین رو، در جایگاه آن هستیم که به دیوها فرمان دهیم زیرا سخن از زندگی آفرینشگرانه‌ی خداست، البته چنانچه مسح یافته باشید. صحیح. پس آنگاه آمر شما نیستید بلکه پدر که در شما ساکن است. می‌بینید؟ «نگران نباشید که چه باید بگویید زیرا در همان ساعت به شما داده خواهد شد.» پس پیش بروید و در آن پایداری کنید. این برایم بسیار دلنشین است!

۱۵۴ هنگامی که شاگردان خود را در بن‌بست یافتند، چه بسا یکی از آنها به یاد آورده باشد که عیسی همچنان در کنارشان حضور دارد. به پایان خط که رسیدند، باید کسی متوجه شده باشد که: «خوب، به هر حال ما در همین راستا شهادت می‌دادیم. او همین‌جا خوابیده است. می‌بینید؟ او پس از جلسات بیداری کمی استراحت کرد. با این حال سرگردان، آشفته و نگرانیم و با شک و ترس و هر حس دیگری دست و پنجه نرم می‌کنیم. ولی پدیدآورنده‌ی جهان همین‌جا در کشتی خوابیده است.» شگفتا!

۱۵۵ خدایا، عطا کن تا ما هم دوباره متوجه شویم. پروردگارا این آگاهی را ببخش، باشد که دریابیم.

۱۵۶ سخن از همان خدایی است که شما را گرفته از مادر جدا کرد. همان خدایی که روح‌القدس را به شما بخشید! او هم اینک خداست، درست همچون-همچون هنگامی که روح‌القدس را به شما بخشید. او همچون آن دم به شما نزدیک است. درست به همان سان، به همان کیفیت. پس باید به یاد داشته باشید که او همچنان همان‌جا، در همان مقام حضور دارد. چنین است.

۱۵۷ چند نفر از آنها به یاد آوردند که خود جهان‌آفرین در کشتی در کنارشان بود.

۱۵۸ با توجه به اینکه تا لحظاتی دیگر با بیماران سخن خواهم گفت، از خود می‌پرسم آیا آگاه هستید که همان خدایی که باورش دارید، همانا پدیدآورنده‌ی آسمان و زمین، آفریننده‌ی بدن شما، هم اینک اینجا حضور دارد؟ او هم اکنون به همان سان که همواره بوده بزرگ است. او خداست. تا خداست نمی‌تواند کوچک تر شود و باز خدا باشد.

۱۵۹ چه بسا پرسید: «آیا به راستی چنین است؟ آیا این سخن کتاب مقدسی است؟»

۱۶۰ عبرانیان ۱۳:۸: «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.» بله. او همان است.

۱۶۱ برادر گرومر، برادر نائل، امشب چه مسئلتی داریم؟ مسئله‌ی ما چیست؟ عیسی را باید بیدار کرد. چنانچه در دسرهایی بروز کرده است پس-پس عیسی را به صحنه دعوت کنیم. آمین. عیسی را بیدار کنید تا در کنارمان باشد. در اینکه همراه ماست، شکی نیست، چنان است که همواره در گذشته بوده است. آنها تأیید الهی کتاب مقدسی که خدا درباره‌ی او گفته بود را دیدند. همین مطلب درباره‌ی ما نیز صدق می‌کند.

۱۶۲ چنانکه می‌دانید پطرس در روز پنطیکاست با هدایت روح‌القدس همان‌جا به پاخواست. همه‌ی مردم می‌خندیدند و آن گروه کوچک یهودی را در حالی که آب

و کف از دهانشان بیرون می‌ریخت و تلولو می‌خوردند و چون مشتی افراد مست رفتار می‌کردند، مورد تمسخر قرار می‌دادند. در آن حال افراد بسیار پایبند به اصول دین همان‌جا ایستاده و گفتند: «آنها از می تازه مست شده‌اند.»

۱۶۳ پطرس به پاخاست و مردم از شنیدن سخنان آن واعظ بسیار متأثر شدند. پطرس به شکل بایسته انجیل را اعلام کرد. گفت: «ای مردم یهودیه و ساکنان اورشلیم، آگاه باشید و به سخنانم گوش جان بسپارید. این افراد برخلاف گمان شما مست نیستند، ملاحظه می‌کنید که ساعت سوم از روز است. ولی این امر...» «شاید؟» به هیچ روی. «بلکه این همان چیزی است که یوئیل نبی از آن سخن گفت. «خدا چنین می‌گوید: در روزهای واپسین از روح خود بر بشر خواهیم ریخت؛ هم بر فرزندان، هم بر غلامان و هم بر کنیزان خود روح خویش را افاضه خواهیم کرد. در بالا در افلاک شگفتی و همچنین آتش و بخار دود را به ظهور خواهیم آورد. بر-بر کنیزان [افاضه خواهیم کرد] و آنها نبوت خواهند کرد؛ پیرمردان شما خواب و جوانان شما رؤیا خواهند دید.» درست است؟

مردم با شنیدن آن گفتند: «چه کنیم؟ چگونه آن امر مقدس مشمول ما خواهد شد؟»

۱۶۴ پطرس گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به نام عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان خود تعمید گیرد و از بخشش و عطای روح‌القدس برخوردار خواهید شد.» با وجود این از دیگران می‌شنویم که گویی-گویی آن خاتمه یافت. ولی آنها، آنچه که... بله، اگر همین‌جا از خواندن باز ایستید مسئله خاتمه یافته ولی به خواندن که ادامه دهید، پطرس افزود: «زیرا این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه کسانی که دورند، به سخنی هر که خداوند خدای ما او را فراخواند.»

۱۶۵ ما در برابر دیدگان این دنیای سرد فرقه‌زده حقانیت این امر را اثبات کردیم. آمین. چنانچه بخشی از کلام حق است پس این امر درباره‌ی دیگر بخش‌های کلام نیز صدق می‌کند، آنها هم حقیقت می‌باشند. بله. نگاشته‌ی مقدس با تأیید الهی در برابر دیدگان آنها نمایان شد. همان امر در برابر دیدگان ما هم نمایان شد.

۱۶۶ فراخواندن [عیسی] به میدان عمل دشوار نبود. می‌شود به آسانی او را به صحنه فراخواند. ولی همین که وارد میدان عمل می‌شود، پا به صحنه می‌گذارد، باید بر او نگریست. دیدن او وقتی که در میان جمعیت انبوه حاضر می‌شود برایم مسرت‌بخش است. نگریستن به او هنگامی که...

گفتند: «استاد، هلاک می‌شویم.»

۱۶۷ او چشمان خود را مالید و گفت: «ای کم ایمانان، چرا شک کردید؟ مگر کارهایی که انجام داده‌ام را به چشم ندیده‌اید؟ مگر... مگر-مگر نگاشته‌ها را اثبات نکرده‌ام؟ نگاشته همه به من اشاره می‌کنند. همواره مدعی بودید که به من ایمان دارید. «بله، ای خداوند به تو ایمان داریم. فلان کار، بهمان کار و بسار کار را انجام خواهیم داد.» شگفتا که با هر دردسر کوچکی دست و پای خود را گم می‌کنید.»

۱۶۸ آیا این امروزه درباره‌ی ما نیز صدق نمی‌کند؟ در این شکی نیست. بله. «ادعا می‌کنید که به من ایمان آورده‌اید پس چرا ایمان ندارید؟ چرا شک کرده‌اید؟»

۱۶۹ چندی پیش خانمی مطلبی به من گفت. شاید... چند وقت پیش همین‌جا چیزی به من گفت. جا دارد باز سخنش را نقل کنم. آن خانم از اعضای جنبش دانش مسیحی است. گفت: «برادر برانهام، شرح و بیان شما از نگاه‌های مقدس به دلم می‌نشیند. ولی در جایی اشتباه می‌کنید.»

۱۷۰ عرض کردم: «سپاسگزارم. تنها یک جا؟ چه خوب!» گفتم: «بی‌گمان نسبت به من نظر لطف دارید.»

۱۷۱ و در ادامه چنین گفت: «اشتباه شما این است که بیش از حد عیسی را بزرگ می‌کنید.»

۱۷۲ گفتم: «خوب!» سپس گفتم: «اگر این تنها اشتباه من باشد، امیدوارم وقتی به آنجا برسم خدا تنها-تنها یک اشتباه بیاید. و اگر این تنها اشتباه من باشد پس دیگر شک ندارم که به آنجا راه خواهم یافت.» باز عرض کردم: «چنانچه ده‌ها هزار زبان داشتم باز در توصیف عظمت او ناتوان بودم.»

۱۷۳ آن خانم گفت: «ولی برادر برانهام، برای او مقام الوهیت قائل می‌شوید. برایش الوهیت قائل می‌شوید.»

۱۷۴ گفتم: «او خدا بود و باز هم خداست. اگر خدا نبود، بزرگ‌ترین فریبگری است که جهان تاکنون به خود دیده است.» چنین است.

او گفت: «چه! نکنید...»

گفتم: «مگر اعتقاد شما غیر از این است؟»

۱۷۵ پاسخ داد: «خوب، جناب برانهام، به اعتقادم او استاد بود.» و در ادامه باز گفت: «ایمان دارم که عیسی نبی بود، نبی‌ای درست مانند انبیای دیگر.»

گفتم: «چه گفتید! این حرف وحشتناکی است! بسیار گمراه هستید.»

گفت: «این را به شما ثابت خواهم کرد.»

پرسیدم: «چگونه؟»

۱۷۶ آن خانم گفت: «در نگاه‌های مقدس هنگامی که... ایلعازر... در باب یازدهم انجیل یوحنا، کتاب مقدس گزارش می‌دهد که هنگام [مرگ] ایلعازر «عیسی گریست.» سپس آن خانم گفت: «چگونه می‌تواند وجود الهی باشد و باز گریه کند؟»

۱۷۷ من هم گفتم: «بعد انسانی او گریست. در اینجا سخن از یک انسان است. ولی آن بُعد نامیرا در درون [او] بود. خدا در او بود.»

گفت: «چه بی‌معنا!»

۱۷۸ گفتم: «مایلم سؤالی از شما بپرسم. آن زمان، در آن شب درون آن کشتی، او فقط مردی به خواب رفته بود. درست است. خواب و کاملاً خسته بود، مانند هر انسان دیگر.

ولی همین که روی... کشتی یا نهاد و فرمود: «آرام باش»، باد و امواج از او اطاعت کردند. شاید چون انسانی گریه کرد ولی همین که فرمود: «ایلعازر بیا برون»، مردی که چهار روز پیش مرده بود، به فرمان او بیرون آمد. هنگامی که گرسنه از کوه فرود آمده و برای یافتن خوردنی به درخت نگاه کرد، یک انسان بود ولی در آن هنگام که پنج قرص نان و دو ماهی در دست گرفت و به پنج هزار تن خوراک داد، همان پدیدآورنده‌ی جهان بود.» چنین است. شکی در این باره روا نیست.

۱۷۹ در میدان عمل، خدا در میدان عمل! به راستی که این امر بر دلم می‌نشیند. اینجا سخن از بت و آیین تندیس مالی و یک توت‌م میله‌ای شکل نیست بلکه سخن از خدای راستین زنده در میدان عمل است. آمین. آمین. سخن از پدیده‌ای در گذشته نیست. سخن از امری در حال حاضر است. از نگاه مردم دنیا احمقانه است. ولی برای مقدسان باورمند به آن، سراسر فیض‌آمیز است. چه دل‌انگیز است! بله. او دیروز و امروز و تا ابد همان است.

۱۸۰ عیسی هرچند یکی از انبیا بود ولی بیش از یک نبی بود. به سخنی خدا-نبی بود. ملاحظه می‌کنید؟ زیرا نبی حکم کلام را دارد. به گفته‌ی کتاب مقدس، کلام بر انبیا نازل می‌شود و تا جایی که نبی کلام خدا را بیان می‌کرد، پس او و خدا... آدمی از چیستی کاری که انجام می‌داد آگاه نبود. ملاحظه می‌کنید؟ او صرفاً کلام خدا را اعلام می‌کرد. دقت دارید؟ از چیستی کاری که انجام می‌داد، آگاه نبود بلکه تنها با برخورداری از الهام نبوت می‌کرد. برای شما روشن است؟ پس آن کلام از انسان نبود. خدا از طریق دهان آدمی سخن می‌گفت.

۱۸۱ خوب، خدا آدمی را وسیله می‌سازد. چه بسا می‌توانست خورشید را برای اعلام انجیل به کار بگیرد. می‌توانست باد را در راستای اعلام انجیل استخدام کند. خدا می‌توانست ستارگان را مأمور اعلام انجیل کند. خدا می‌توانست هر چیز را وسیله کند ولی برای انجام این کار آدمی را برگزید.

۱۸۲ کسی به این کار گماشته می‌شود. به راستی کسی عهده‌دار می‌شود. چنانچه خدا شخصی را بیاید، کسی که وسیله‌ی دست او بشود، او آن کار را انجام می‌دهد. ولی روزگاری حتی یک انسان با چنین مشخصاتی به سختی به چشم خدا می‌آمد.

۱۸۳ به یاد شمشون می‌افتم. خدا مردی بسیار نیرومند پیدا کرده بود. شمشون نیروی خود را به خدا وقف کرد ولی دریغاً که قلب خود را نه. شمشون دل سپرده‌ی دلیله بود. ملاحظه می‌کنید؟

۱۸۴ ولی خدا دل، نیرو، جان، بدن و هرچه دارید را یکجا می‌خواهد. تنها به این شرط می‌تواند شما را به کار گیرد، سراسر وجود شما را به کار گیرد. بله.

۱۸۵ عیسی چنین انسانی بود. «در وی از جهت جسم، تمامی الوهیت ساکن بود.» ولی این مطلب تنها تا حد و اندازه‌ای در مورد ما صدق می‌کند.

۱۸۶ گفتنی است چنانچه دقت کنید پیرو گزارش کتاب مقدس، هنگامی که ستون آتشین در پنطیکاست فرود آمد: «زبان‌های منقسم شده همچون آتش بر ایشان فرود

آمد. چه شد؟ ستون آتشین الهی خویش را منقسم نموده بخش بخش بر مردم خدا فرود آمد. چه امر زیبایی! می بینید؟ خدا در شما؟ ملاحظه می کنید؟ خدا در مردم خویش. اکنون دقت کنید.

۱۸۷ حال چه بسا در همین جلسه‌ی شبانگاهی کلیسا شخصی همین مطلب را بگوید. چه بسا امروزه مردم بگویند: «ای کاش بر ما روشن شود که او به راستی همین جا کنار ماست؟ چگونه می توان مسئله را روشن کرد؟»

۱۸۸ پیداست که [شاگردان] در آنجا می توانستند بر عیسی بنگرند. خوب، پیش از تشکیل صف دعا از شما می خواهیم به دقت گوش دهید. به وی نگاه کرده گفتند: «انجا در کشتی دراز کشیده است. خوب اینجاست دیگر.»

۱۸۹ ای کاش چنین امکانی برای ما فراهم می شد. ای کاش می شد او را جایی می دیدیم و می گفتیم: «درست همان جا دراز کشیده است.»

۱۹۰ ولی آگاه باشید که او بسیار نزدیک است. نزدیک تر از آنچه تصور می کنید زیرا «من تا انقضا عالم کنار شما هستم حتی در شما.» درست است؟ [جماعت می گوید: «آمین.»] - گروه تألیف. او حتی به ما نزدیک تر است تا به آن شاگردان در کشتی زیرا آنها برای بیدار کردن وی در پشت کشتی، در آن انتهای کشتی باید از عرشه عبور می کردند. ولی شما نیازی به این کار ندارید. چه شگرف! چه زیبا! اینک حسی دل انگیز به من داده است. پر جلال است!

۱۹۱ در عبرانیان ۸:۱۳ آمده است: «او دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است.» و عیسی فرمود: «هر روزه کنار شما هستم تا انتها و پایان، تا هنگام غروب و شامگاهان.» در جلسه‌ی دیشب در همین باره موعظه کردم. «در شامگاهان باز هم حضور خواهم داشت.» همچنین آمده است: «تو را هرگز رها نخواهم کرد. اینکه بر کشتی چه می گذرد باکی نیست، اینکه چگونه کشتی تکان و تلوتلو می خورد هم باکی نیست، هر چیز دیگر هم که باشد، باز من کنار شما هستم. تا روزگار پایانی کنار شما هستم و شما را رها نخواهم کرد.»

چه بسا بگویید: «برادر برانهام چگونه می شود؟»

۱۹۲ در یوحنا ۱۲... باب ۱۴ آیه‌ی ۱۲ آمده است که او همین امر را ثابت خواهد کرد. ملاحظه می کنید؟ «هرکه به من ایمان آرد، کارهایی را که من می کنم او نیز خواهد کرد.»

۱۹۳ شاید بگویید: «از شما می خواهیم در صورت امکان اثبات کنید و نشان دهید که او همان است که همواره در گذشته بوده است. اگر می توانید این قضیه را برایم اثبات کنید!»

۱۹۴ خوب، اینجا در جایی که چالشی مطرح می کند، اثبات این امر به چشم می خورد. «هرکه به من ایمان آرد، همان کارهایی که می کنم را انجام خواهد داد.» به سخن دیگر، در غیر این صورت در حد یک مسیح آماتور هستید، مسیحچه‌ای بیش نیستید. این توصیف درست است. زیرا چنانچه زندگی او در درون شما باشد، دیگر کننده‌ی کار

شما نیستید بلکه خود اوست. متوجه هستید؟ پس شما مأمور ادامه‌ی کار او هستید. «هرکس به من ایمان آورد، اثبات خواهد کرد که من همان مسیحا هستم. هرکس به من ایمان آورد همین کارها را انجام خواهد داد.» خوب، او نمی‌تواند دروغ بگوید و در عین حال همان ماهیتی را داشته باشد که برایش قائل هستید، همان کسی باشد که می‌دانم هست، همان کسی که ایمان هم دارید که هست. ملاحظه می‌کنید؟

۱۹۵ آیا می‌دانید که او در حال انجام چه کاری است؟ امشب حضور داشته و منتظر تجلی خویش است. چنین است. می‌دانید چه کاری بر عهده‌ی ماست؟ باید همان رویکردی که آنها داشتند را از خود نشان دهیم. عیسی را باید در درون خود بیدار کرد. عیسی را باید در فضای زندگی خود بیدار کرد؛ سخن از همان خداست که درون شما را با روح‌القدس برافروخت، همان خدایی که چشمان نابینای من را گشود، همان خدایی که مرا از بستر مرگ برخیزانید. همان خدایی که در برابر چشمانم مردگانی که ساعت‌ها از مرگشان گذشته بود را زنده کرد؛ پزشکان آنها را «متوفی» اعلام کرده و گواهی فوت آنها را نوشته بودند، این مسئله پنج بار رخ داد. پس آن خدا را باید بیدار کرد. او را بیدار کنید. عیسی را صدا کرده بیدارش کنیم، او را به صحنه بخوانیم. به حضورش نیازمندیم. بله، آقا.

۱۹۶ پس حضور عیسی را برای تصدیق کلامش بطلبید. چنانچه بیدارش کرده‌ایم، تا هنگام برطرف شدن شک‌ها و آشفتگی‌های وجودتان، مبادا بگذارد او دوباره در درون شما بخواهد. پس او را خوانده، بگویید: «خداوندا، چنین وعده فرمودی که تا اندک زمانی جهانیان دیگر تو را نخواهند دید. ولی مرا با این جهان پیوندی نیست. چنین مسألت کردی که از هر تعلق به این جهان آزاد شوم و اینک دیگر از قید آن آزادم. از آن تو هستم. و تو گفتی: جهانیان دیگر مرا نخواهند دید ولی شما مرا باز خواهید دید. دقت کنید؛ شما مرا خواهید دید. پس خداوندا می‌خواهم مصدع تو شوم. بدنی به خواب رفته و دلی خفته دارم، می‌خواهم در این واقعیت زندگی خود تو را بیدار کنم.» عیسی را باید بیدار کرد. «نزد من بیایید.» این چنین تمام تردیدها و ترس‌ها زدوده خواهد شد.

۱۹۷ «خوب دکتر چنین گفت و قرار است این کار را انجام دهد. و من-من-من دیگر نمی‌دانم چه می‌شود. من-من»، همین مایه‌ی آشفتگی و دغدغه‌ی خاطر شما می‌شود. ولی آنها زدوده خواهند شد زیرا او خداست. همین که سخنی بگوید همه چیز آرام می‌شود.

۱۹۸ گفتنی در این باب بسیار است و هنوز چندین صفحه یادداشت با خود دارم. ولی با توجه به اینکه ساعت هشت و پنجاه دقیقه است، اجازه دهید چیزی از حضورتان بپرسم. البته چنانکه می‌دانید باز دو ساعت زودتر از دیشب [جلسه تمام می‌شود]. ولی توجه کنید، اجازه دهید با همین سخن جلسه را خاتمه دهم و باز در فرصتی دیگر به همین موضوع خواهم پرداخت.

۱۹۹ آیا می‌شود خدا از انجام کاری فرو بماند؟ [جماعت می‌گوید: «خیر.» - گروه تألیف.] کلام خدا هم فرو نمی‌ماند و ناتوان نیست چون کلام اوست. «در آغاز کلام بود و کلام

نزد خدا بود و کلام خدا بود. کلام تن گرفت و در میان ما ساکن شد.» «پس از اندک زمانی جهانیان دیگر مرا نخواهند دید ولی شما مرا خواهید دید. زیرا من...» «من» یک ضمیر شخصی است. «من در کنار شما خواهم بود حتی در شما تا انقضا، تا فرجام زمان. تا زمان آخر آنجا حضور خواهم داشت.» روشنایی در روزگار واپسین خواهد درخشید.

۲۰۰ «دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.» عبرانیان ۸:۱۳ چنین می گوید. آیا به آن ایمان دارید؟ [جماعت می گوید: «آمین.» -گروه تألیف.] در عبرانیان ۸:۱۳ چنین آمده است. اگر چنین آمده پس باید به انجام برسد. آمین. از آزمودن کلام خدا نهراسید. همان جا آمده است. او همان جاست. پس همین بس است که او را بیدار کنید. شما...

۲۰۱ ما بیش از آنچه باید مسائل روحانی تصفیه نشده را استشمام می کنیم، از همین رو بی اختیار چیزهای دیگر در خاطر ما زنده می شوند و سرانجام می گوئیم: «دیگر خسته شدم. دیگر-دیگر توان ندارم. دیدم که فلان مسئله رخ داد.» چرا چنین به ویرانه‌ها خیره شده‌اید؟ «تو را هدایت خواهم کرد به...» شاید بگوئید: «کسی را سراغ دارم که به خدا توکل کرد ولی مُرد.»

۲۰۲ می دانم که میلیون‌ها انسان زیر دست پزشکان مردند. دقت دارید؟ چنین است. این گونه است. پس اگر با وجود تمام تلاش پزشکان به جایی نرسیده‌اید، تنها راه چاره توکل به خداست و البته به این شرط که او را باور کرده باشید.

۲۰۳ نمی‌شود دست روی دست بگذارید و بگوئید: «خوب، توکل به خدا.» این طور نیست. باید به راستی به او توکل کنید. چنین نیست.

۲۰۴ درست آن است که تا ورود خدا را نبینید او را آرامی ندهید. آیا می‌شود با دعا‌های خود خدا را نآرام کرد؟ آیا می‌توانیم با دعا‌های خود خدا را از خواب بیدار کرده به میدان بیاوریم؟ آنها همین کار را انجام دادند. فریاد برآوردند: «خداوند، اینک هلاک می‌شویم.» و او به صحنه آمد. ما می‌توانیم همین کار را انجام دهیم. خوب، به این امر ایمان دارید؟ [جماعت می گوید: «آمین.» -گروه تألیف.]

پس دعا کنیم.

۲۰۵ پروردگارا، «بیدار کردن عیسی»، فکری بس ساده. خدایا دیرزمانی است که روح عیسی و ایمان به عیسی را به کار نبرده‌ایم تا جایی که به سخنی او در درون و جان‌های ما به خواب رفته است. عنایت فرما تا همین امشب به خود بجنبیم. عطا کن تا بیدار شده و هر خواب و سنگینی را از خود دور کنیم باشد که بر ما عیان شود که او همچنان در کشتی حضور دارد.

۲۰۶ پروردگارا، امروز کوشیدم تکانی به جان خود دهم. می‌دانستم که امشب باید در محضر جمع کوچکی از عزیزان باشم. وجودم را خانه‌تکانی کردم. ای خداوند عیسی، بیدار شو و به میدان بیا. کلام تو را به این عزیزان اعلام کردم. آن به بوته‌ی آزمایش گذاشته شد. پس خداوند! به حصار عزیز اثبات کن که همچنان زنده‌ای و همین‌جا کنار ما هستی. کلام تو حق است، «همیشه کنار شما هستم حتی تا پایان جهان.» تو دیروز

و امروز و تا ابد همان هستی. تو هنوز در کشتی، در آن کهن ناو صهیون که ما را در دریاهای طوفانی و خروشان پیش می‌برد، حضور داری. هرگاه شیطان طوفان بفرستد ما را چه باک است؟ زیرا او در کشتی حضور دارد. پس ای پدر تمنا اینکه اینک با ما باشی. باشد که امشب وارد قلب عزیزان شوی.

۲۰۷ وارد قلب، جان، تن، روح، چشمان و لب‌های ما شو. باشد که سرسپردگی من مؤید همان کلام تو باشد که در یوحنا ۱۴:۱۲ وعده فرمودی، اینکه «هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد.»

۲۰۸ چنین باشد، به شنوندگان حاضر نزدیک شو تا چنین ایمان بیاورند که «بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید.» و خداوند در حالی که امشب در مسیح عیسی در جاهای آسمانی نشسته‌ایم، تمنا اینکه خود را نمایان سازی. این وعده‌ی توست. سخنان تو به خطا نمی‌رود. باری، باشد که این عزیزان بر پایه‌ی ایمان خود، تو را پذیرا شوند. این تنها کاری است که از دست ما برمی‌آید.

۲۰۹ خدا یا دعای من این است که خود را جلال دهی. عزیزان حاضر و پیغام که همچون بذری افشانده است را به دستانت می‌سپارم. باشد که روح‌القدس نازل شده فروغ خود را بر آن بتابد. چنانکه درباره‌ی بذری که در دل آن زن بی‌ادعای سامری کاشته شده بود، گفتم، باشد که بی‌درنگ با تابش روشنایی بر هر ایمان‌داری تجلی یابد. باشد که بر هر مرد دردمند، بر هر زن، پسر یا دختر دردمند تجلی یابد. باشد که بی‌درنگ بر همه‌ی عزیزانی که برای شفای دیگران مسئلت می‌کنند، متجلی شود. به نام عیسی. آمین.

آیا اکنون ایمان دارید؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.]

۲۱۰ اکنون فکر کنیم... کارت‌های دعا؟ خوب، امتحان می‌کنم. می‌توانیم چند کارتی برداریم ولی نخست چند تن از عزیزان را به جلو هدایت کنیم تا برای آنها دعا کنیم. می‌دانم که تالار پر است.

۲۱۱ پس از شما برادران خادم می‌خواهم که آرامش خود را حفظ کنید. درست به همین بالا بازی‌گردم، آن روبرو. بفرمایید همین‌جا بایستید. بسیار خوب.

۲۱۲ خوب، شک به دل خود راه ندهید. باور کنید. آیا ایمان دارید؟ «برای ایمانداران همه چیز ممکن است.» همین‌طور است. «برای باورمندان همه چیز شدنی است.» درست است. پس شرط باور داشتن است. باید باور کنید که کلام خدا حق است. چنین است. اکنون بفرمایید...

۲۱۳ چند نفر از ما می‌توانیم با هم سرپا بایستیم، هشت نفر، ده نفر؟ صحیح.

۲۱۴ پس بیاییم با شماره‌ی یک شروع کنیم و سپس از شماره‌ی یک تا ده یا پانزده برداریم، از گروه ای. از گروه ای، شماره‌ی یک تا پانزده. چه کسی کارت حرف ای با شماره‌ی یک را دارد؟

۲۱۵ در این جمع هم عزیزان اسپانیولی تبار می‌بینیم و هم عزیزان بومی. شاید آنها متوجه نشوند.

۲۱۶ بسیار خوب. بانویی می‌بینم که به اینجا نزدیک می‌شوند. شماره‌ی دو. بفرمایید همین‌جا. بله. همین‌جا تشریف بیاورید. درست است. شماره‌ی دو. شماره‌ی سه، شماره‌ی سه؟ بسیار خوب، درست همین‌جا، بفرمایید. شماره‌های چهار، پنج، شش، هفت و هشت چه؟ یکی از عزیزان لطف کنند آن پسر بچه را از آنجا بلند کنند، می‌آید زیر دست و پا بیفتد. هشت و نه و ده. خوب، کمابیش ده نفر هستند. بسیار خوب. می‌بینیم چگونه... خوب، جمع ما... نمی‌دانم. شاید-شاید تعداد افراد جمع شده زیاد باشد. بگذارید به همین ترتیب صف بکشند. خوب است.

۲۱۷ چند نفر با تمام وجود باور دارند؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.»-گروه تألیف.] خوب، افراد زیادی اینجا جمع نشدند. یازده و دوازده و سیزده و چهارده و پانزده. بسیار خوب.

۲۱۸ از شما خواهش می‌کنیم نهایت احترام را به جا آورید. خوب، یک ساعت و شاید کمی بیشتر صحبت کردم. اگر خدا در پشت آن نباشد، تماش بی‌معنا خواهد بود. حتی اگر هم پشتیبانی نکند، دقت داشته باشید که کلام همیشه حق است، بله، چه خدا پشتیبانی کند چه نکند. او پیش‌تر پشتیبانی کرده است و در نظر داشته باشید که هیچ‌گاه مرا وانگذاشته است. و-و می‌دانم که مرا فرو نخواهد گذاشت چون این گفته‌ی خود اوست. ملاحظه می‌کنید؟ پس-پس می‌دانم که او پشتیبانی خواهد کرد. ولی به شرطی که ایمان داشته باشیم. باید با همه‌ی وجود خود باور کرد. خوب، تا جایی که می‌دانم...

۲۱۹ از شما عزیزان حاضر در صف دعا، می‌خواهم به این سو نگاه کنید، عزیزانی که در صف دعا هستند. به-به باورم هیچ آشنایی در این جمع نیست. فکر می‌کنیم همه ناآشنا هستند. اگر همین‌طور است، دست خود را بالا برید. اگر همه‌ی شما برای من ناآشنا هستید، دست خود را بلند کنید. بسیار خوب. می‌بینید؟ پس عزیزان برای من ناآشنا هستند. شمارشان در اینجا کم است...

۲۲۰ در این صف‌ها اینجا، چند آشنا به چشم می‌خورد. مطمئن نیستم. اگر اشتباه نکنم، ایشان همسر برادر نوئل هستند. البته مطمئن نیستم. زمان بسیاری سپری شده است.

۲۲۱ و خوب، حال برادر جانسون چطور است؟ اگر اشتباه نکنم ایشان سخته کرده‌اند، همین‌طور است؟ چه بد! چه می‌گویید؟ آیا چنین است؟ باشد که برکت قلبش را دربر بگیرد. زمانی که جلسات را آغاز کردم، آن عزیزان، آن گروه کوچک آرکانزاس برای من پدر و مادری کردند. هرگز آرکانزاس را از یاد نخواهم برد. آقا، تا به حال به جلسه‌ای نرفتم که در آن آرکانزاسی‌های گرمی در آن حاضر نشده باشند. لطفاً دستان خود را بلند کنید، امشب چند نفر از آرکانزاس آمده‌اند؟ عده‌ای دیگر از عزیزان اهل اوکلاهما هستند، در این باره شکی نیست. می‌بینید؟ همیشه چنین است. ولی دقت داریم که ما همه پیوندی آسمانی داریم به سخنی «در مسیح عیسی با هم در جاهای آسمانی نشسته‌ایم.»

۲۲۲ خواهر جونز، برادر جونز، از زمانی که به کلیسای شما آمدم، سال‌ها می‌گذرد، اگر اشتباه نکنم در مورک بود. درست است؟ و چنانکه به یاد دارید و تا جایی که می‌دانم وقتی به کلیسای شما آمدم تنها راه پی بردن به بیماری مردم برایم این بود که... آنها را به سکو می‌آوردید و دست بیماران را روی دست خود می‌گذاشتم و همان‌جا دقیقه‌ای درنگ می‌کردم. در پی آن نبودم که صدای درونی خود را به کار ببرم، آن امر آسمانی به سخن می‌آمد و می‌گفت: «تومور، آب مروارید.» به شما گفتم که پیرو آنچه او آنجا به من گفته بود، چنانچه صادق باشم از راز دل مردم آگاه خواهم شد. ملاحظه می‌کنید؟ همین‌طور است. به یاد دارید که در اولین حضور خود در فینیکس این را گفتم؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] می‌بینید؟

۲۲۳ به یاد داشته باشید. به این نوار دقت کنید. هم اکنون کمی بالاتر می‌رویم. می‌بینید؟ کمی بالاتر می‌رود. این را به خاطر بسپارید. خوب-خوب به خاطر بسپارید. ملاحظه می‌کنید؟

۲۲۴ خوب، می‌خواهیم عیسی را ببینیم. می‌خواهم عیسی را ببینم. می‌دانیم که پیش از آنکه برای برداشتن کلیسا بیاید، بدن مبارک او به زمین برنمی‌گردد زیرا باید جهت قربانی در آن مقام بماند. درست است؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] باید بر قربانگاه بماند. او امشب بر تخت خدا نشسته است. بدن عیسی باید همان‌جا بماند زیرا به خاطر زخم‌های حکم قربانی را دارد، همان قربانی که بر قربانگاه قرار دارد. دقت دارید؟ بدن او نمی‌تواند بیاید. اما همان حیاتی که در مسیح بود در قالب روح‌القدس بر کلیسا نازل می‌شود. و روح‌القدس...

۲۲۵ به هر روی، این کنش آن بدن نبود. او فرمود: «من این کارها را انجام نمی‌دهم بلکه پدری که در من ساکن است، او این کارها را انجام می‌دهد.» حال، به این امر ایمان داریم. درست است؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.]

۲۲۶ اگر در حضور شما مدعی شوم که روح یک گانگستر در من است پیداست که باید انتظار داشته باشید که با تفنگی بزرگ ظاهر شده و سراپا شرارت باشم. دقت دارید؟ چنانچه مدعی داشتن روح یک هنرمند باشم باید انتظار داشته باشید که قلمو در دست، مشغول نقاشی باشم.

۲۲۷ چنانچه از «روح مسیح» سخن بگویم، خواه نا خواه کارهای مسیح را انجام خواهم داد. «هرکه به من ایمان آرد همان کارهایی که می‌کنم را...» درست همان‌گونه که هرگاه زندگی یک تاک به تاک دیگر منقلت می‌شود همان-همان میوه را به بار خواهد آورد که در آن زندگی است.

۲۲۸ نمی‌دانم که او این کار را خواهد کرد یا خیر. نمی‌توانم چیزی در این باره بگویم. ولی من به برکت عطایی... خوب نیاز به توضیح ندارد. نمی‌توانم این کار را انجام دهم.

۲۲۹ ولی بسیاری از شما عزیزان می‌دانید که به سراسر جهان رفته‌ام. بارها این کار را انجام داده‌ام. یک بار با جمعیتی نیم میلیونی یا پانصد هزار نفره روبرو شدم. به اندازه‌ای شمار زبان‌ها زیاد بود که به آسانی می‌توانستم سخنرانی خود را که به پانزده زبان

ترجمه می‌شد، به قلم بیاورم و باز گفته‌های خود را مرور کنم. و دیدم چگونه روح خدا همان کارهایی که اینجا انجام می‌دهد را در آنجا به عمل می‌آورد. می‌بینید؟ ملاحظه می‌کنید؟ از همه‌ی ملت‌ها، از همه‌ی زبان‌ها پس دیگر عذر و بهانه‌ای نبود.

۲۳۰ ولی به یاد داشته باشید که همه را دربر نمی‌گیرد، نزد همگان نخواهد رفت. هنگامی که عیسی بر روی این کره‌ی خاکی بود کمتر از یک سوم ملت یهود از حضور زمینی‌اش آگاه شدند. به این مسئله واقفید. او نزد برگزیدگان آمد و آنها آن امر آسمانی را پذیرا شدند. اینگونه شد. در این جلسه‌ی شامگاهی هم روح همان‌جا می‌رود، به سخنی به سراغ برگزیدگان خواهد رفت.

۲۳۱ خوب، اگر بپذیرید که عیسی در راه گناهان شما مرد و وی را چون رهاننده‌ی شخصی خود قبول کرده، او زندگی شما را در دست گرفته قالبی نو به آن بخشیده، پس در آن صورت به یاد داشته باشید که «از زخم‌های او شفا یافته‌ایم.» توجه می‌کنید؟ به سخنی، پیش‌تر از آن برخوردار شده‌ایم. پیش‌تر شفا یافته‌اید. آیا به این امر ایمان دارید؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] خوب، پیرو آنچه در کتاب مقدس آمده است: «پیش‌تر از آن برخوردار شده‌ایم.» چنین است؟ [«آمین.»] سخن از این نیست که «برخوردار خواهیم شد.» بلکه پیش‌تر بر ما فرود آمده است. از پیش بر ما فرود آمده است.

۲۳۲ با مرگ عیسی در جلجتا مسئله فیصله پیدا کرد. برادر آیا باورش می‌کنی؟ [برادران می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] «او همان بزه است که گناه جهان را برمی‌دارد.» ولی تا هنگامی که آموزش خود را نپذیرید تأثیری بر شما نخواهد داشت. دقت کنید، باید بپذیرید. باید به همین ترتیب شفای خود را نیز پذیرا شوید.

۲۳۳ اگر آقایی بیاید و بگوید: «تو را شفا می‌دهم،» پیداست که در گمراهی است. چنین ادعایی مخالف نگاشته‌های مقدس است. ولی او می‌تواند اینجا به شما نشان که چگونه عیسی این کار را برای شما انجام داده و شفا پیرو ایمان شما محقق می‌شود. خدا به هیچ روی کاری نمی‌کند مگر... خدا نمی‌تواند کاری برخلاف ایمان شما انجام دهد. پس باید آن را بپذیرید.

۲۳۴ حال جا دارد به گزارش کتاب مقدس درباره‌ی آمدن عیسی نزد خاصانش گوش کنید، او پس از اثبات هویت خود به عنوان مسیح موعود «به خاطر بی‌ایمانی آنها نتوانست کارهای شگرف بسیاری انجام دهد.» پیداست که او مسیح بودن خود را اثبات کرده بود.

۲۳۵ باشد که به عنایت الهی بتوانم برای اثبات این امر که او هنوز همان مسیح است و همان خدایی است که در زمین بوده و می‌تواند با در اختیار گرفتن بدنی - بدنی - میرا کاملاً همان کارهایی که وعده داد را انجام دهد، چنانکه باید فروتن شوم. آیا این امر متقاعد کننده نخواهد بود؟ مگر همین امر اثبات نخواهد کرد که عیسی - عیسی در خواب نیست؟ او بیدار است. او هم اینک آماده است تا او را به میدان عمل فرابخوانید.

۲۳۶ تکلیف من که اکنون امشب همین جا ایستاده‌ام چیست؟ ارزیابی من این است که جمعیتی حدود پانصد و پنجاه نفر در این مشارکت شبانگاهی حضور دارند. چه پانصد نفر حاضر باشند چه یک نفر، چه پانصد هزار نفر، چیزی عوض نمی‌شود. وضعیت همان است. ملاحظه می‌کنید؟

۲۳۷ اکنون، اگر کسی فکر می‌کند که این حرف درست نیست، حقیقت ندارد، از شما تقاضا دارم جای مرا بگیرید و همین کار را انجام دهید. بله. بله. ملاحظه می‌کنید؟ آگاه‌تر از آن هستید که خود وارد عمل شوید. بله، بله. دقت کنید. و اکنون خدا باید حضور یا عدم حضور خود را اثبات کند. و خوب اگر خداوند خدا...

۲۳۸ آیا یکی... کارت خود را به آن آقای جوان دهید. اینجا تشریف بیاورید. اینجا خانمی هستند که از نظر سنی، از من کوچکتر هستند. یک بار هم در زندگی خود ایشان را ندیده‌ام. هیچ‌گونه آشنایی با هم نداریم. چنین است. با هم آشنا نیستیم.

۲۳۹ هرگاه به منزل برگشتید، لطفاً انجیل یوحنا باب ۴ را بخوانید و می‌بینید که فقط یک جای گرد کوچک بود... آیا کسی از عزیزان حاضر که به اراضی مقدس رفته، در آنجا-در آنجا از سوخار دیدن کرده است؟ آن چاه کوچک، آنجا که آن زن آمد، همچنان همان جاست؛ جای گردی است سرپوشیده از گیاهانی تاک مانند. آن زن در حالی نزدیک شده بود که عیسی آنجا نشسته و پشت بر دیوار تکیه کرده بود. مقابل او منظره‌ای کوچک به چشم می‌خورد و همان‌جا بود که آن زن برای کشیدن آب از کوچه‌ای درآمد، از آن سر کوچه. او به آنجا آمد. عیسی با آن زن وارد گفتگو شد و تا جایی ادامه داد که مشکل زندگی آن زن بر او آشکار شد و آن را برایش بازگو کرد.

۲۴۰ با این کار عیسی، زن بی‌درنگ گفت: «خداوند، بی‌گمان یکی از انبیا هستی (دقت کنید) زیرا...» عیسی باید... از آنجایی که او نبی بود پس سخن خدا بر او فرود آمد. سپس آن زن گفت: «می‌دانیم که چشم به راه آمدن مسیحا هستیم. هرگاه مسیح موعود بیاید کارهایی از این دست انجام خواهد داد.» چند نفر می‌دانند که در اینجا سخن از نگاهشته‌های مقدس است؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] سخن از نگاهشته‌های مقدس است.

۲۴۱ اینک دست خود را روی کتاب مقدس گذاشتم. تا جایی که می‌دانم تا به حال این خانم را در زندگی خود ندیده‌ام. چنانکه خود می‌گوید هیچ‌گونه آشنایی با هم نداریم. پس یا کلام راست است یا دروغ. بسیار خوب. یا راست است یا دروغ. امکان دیگری متصور نیست.

۲۴۲ اکنون خانم، همان‌گونه که خداوند با آن زن صحبت کرد، کمی صحبت کنیم... اگر خداوند برای من بازگو کند...

۲۴۳ خوب، اگر به شما بگویم: «خوب، البته کارت دعا دارید. به اینجا تشریف آورده‌اید. بیمار هستید.» دقت می‌کنید؟ خوب، چنانچه بگویم: «جلال بر خدا» و بر شما دست‌گذاری کنم. «جلال بر خدا، خوب می‌شوید.» چنین حرکتی درست خواهد بود و هیچ خرده‌ای بر آن وارد نیست. این همان رویکرد بایسته است. می‌بینید؟ درست است.

۲۴۴ در کتاب مقدس آمده است: «دست بر بیماران خواهند گذاشت و آنها تندرست خواهند شد.» این سخن درست است.

۲۴۵ ولی خوب، می‌توانید در حالی که سر خود را می‌خارانید، برسید: «آیا به من راست گفته است؟ آیا خوب می‌شوم؟»

۲۴۶ خوب، چنانچه-چنانچه وجودی برتر که از زندگی و سرگذشت و عملکرد یا از مشکل و دغدغه‌ی شما آگاه است، درست به همان گونه‌ای که مشکل آن زن را برایش بازگو کرد [به میان آید و سخن بگوید] چه می‌شود؟ چنانچه بتواند مسائل را برای شما بازگو کند، پیداست که او از گذشته آگاه است، آینده را می‌داند. آیا چنین است؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.»-گروه تألیف.] البته.

۲۴۷ خوب، اگر این خانم بیمار باشند... چه بسا به خاطر عزیز دیگری حاضر شده باشند. چه بسا بیماری باشد. شاید هم مشکل مالی باشد. چه بسا مشکل خانوادگی باشد. نمی‌دانم. نمی‌توانم این مسئله را برای شما بازگو کنم. این عین حقیقت است. توجه دارید؟ ولی هرچه باشد، چنانچه او این مسئله را بازگو کند، آن خانم درستی یا نادرستی امر را درک خواهد کرد. بر این خانم روشن خواهد شد. متوجه خواهید شد که چنین هست یا نیست؟ و اگر نادرست باشد به این مفهوم خواهد بود که این روح خدا نیست «زیرا نبی‌ای چیزی گفته و نبوتش نادرست از آب درآمده است.» ولی اگر درست باشد پس از روح خداست. دقت می‌کنید؟

۲۴۸ مگر از دانستن این امر که عیسی امشب همین‌جا در جمع ما حاضر است، دلگرم و دلخوش نیستیم؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.»-گروه تألیف.] آیا این باعث بنای ایمان خواهد شد؟ [«آمین.»] می‌بینید؟ شکی در آن نیست.

۲۴۹ خوب، پیداست از شفا دادن این خانم، ناتوانم. از-از پس چنین کاری بر نمی‌آیم. ولی این کار پیش‌تر انجام شده است. دقت می‌کنید؟ توجه می‌کنید؟ پیش‌تر انجام شده ولی پذیرش این امر بر پایه‌ی ایمان صورت می‌گیرد. خوب، اگر خود [عیسی] با همین لباس در این جمع می‌ایستاد، باز نمی‌توانست این خانم را شفا دهد. می‌گفت که این کار قبلاً انجام شده است. «توجه کن، چنانچه بتوانی کاری که از پیش انجام داده‌ام را باور کنی، [بیماری] برداشته خواهد شد.» توجه می‌کنید؟ نکته اینجاست. آیا نسبت به این امر بصیرت دارید؟

۲۵۰ پس با این توصیف تنها کاری که می‌توانست [در آن شرایط] انجام دهد اثبات این امر بود که او همان مسیح موعود است، به سخنی همان خدا-نبی که قرار بود بیاید. و پیرو وعده‌ی [عیسی]، شاگردانش همان کارها را خواهند کرد که او انجام می‌داد و پس در اینجا در متن مسئله هستید. آیا بر شما روشن است؟ چنین رویکردی نگاشته‌ی مقدس را مرجع می‌سازد. می‌دانم که چنین رویکردی با باور عصر مدرن ناسازگار است ولی این باور الهی است. این روش خداست زیرا در چهارچوب کلام خدا می‌گنجد. این نگاشته‌ای است که خود باید بخوانید. آنها در تلاش خود برای پیچیده کردن قضیه، ماهیت امر را تحریف می‌کنند.

۲۵۱ اکنون، ما بلیم چیزی از شما بپرسیم. این خانم ایماندار هستند. می‌خواهیم...

۲۵۲ امری رخ خواهد داد. همین بس که به یاد داشته باشید چیزی رخ خواهد داد. خوب، اگر چیزی رخ دهد، چند نفر در اینجا حاضر خواهند شد ضمن پذیرش امر بگویند: «با همین برایم حل شد.» [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] خانم، آیا به آن ایمان خواهید آورد؟ آیا در آنجا ایمان دارید؟ آیا شما عزیزان دیگر به آن ایمان دارید؟ [«آمین.»] پس خدا داوری کند.

۲۵۳ دیگر بیش از این چرایی بیان این مطلب را نمی‌گوییم. چند نفر تا کنون عکس آن روشنایی آسمانی که همانا فرشته‌ی خداوند باشد را دیده‌اند؟ جرج جی. لاسی برای شما نامی آشناست. توجه دارید؟ بسیار خوب. اینک همان روشنایی در میان من و این خانم است. سخن از مقبولیت است. می‌دانم این خانم باورمند هستند.

۲۵۴ چیزی که می‌خواهید من در آن خصوص برای شما دعا کنم، زخم است، زخم‌هایی که بدن شما را فرا گرفته است. مسئله‌ی دیگر این است که زخم‌ها صرفاً عوارض بیماری هستند. با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کنید. ولی کمی صبر کنید. اکنون با روح شما در تماسم. برای یک عمل جراحی آماده می‌شوید. درست است. باید به زودی جراحی شوید. خوب به گفته‌ی او عمل مربوط به کیسه صفرا است. درست است. خوب، در این باره چه فکر می‌کنید؟ خدا به شما برکت دهد. همین بس که باور کنید. همین است. آمین.

۲۵۵ آیا او همان مسیح نیست؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] خوب، در صورت تمایل می‌توانید در این خصوص از این خانم بپرسید. چنین است... ملاحظه می‌کنید؟

۲۵۶ خوب، او دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است. ملاحظه می‌کنید؟ اکنون ایمان شما عیسی را بیدار کرد. می‌بینید؟ او برای انجام کارهایی، برای کمک به شما، برکت دادن شما و عنایت کردن چیزهایی که آرزو می‌کنید، به میدان آمده است.

۲۵۷ این رؤیا بیشتر از موعظه‌ای یک ساعت و نیمه مرا خسته کرده است. توجه می‌کنید؟ حس لرزش به شما دست می‌دهد و شما را از پا می‌اندازد. توجه می‌کنید؟ صادقانه بگویم، این نخستین جلسه‌ای است که چنین تحت مدیریت من...

۲۵۸ چند شب پیش روح‌القدس در کلیسای خود را افاضه کرد و از این امر آگاه شدم و او همان جا سه یا چهار نفر را فراخواند. و نگاه آنها زود پاسخ ندادند پس او محزون شد. پس بی‌درنگ دور شد و مرا همان‌جا وا گذاشت. شایسته است - شایسته است چنانکه باید دعوت او را اجابت کنید. بله، آقا. او نسبت به شما موظف نیست شما نسبت به او وظیفه دارید.

۲۵۹ ما با هم آشنا نیستیم. [خواهر می‌گوید: «یک بار شما را دیده‌ام.» - گروه تألیف.] یک بار مرا دیده‌اید. [«بله.»] همین‌جا در آریزونا؟ [«بله. آن موقع من...؟... در صف دعا بودم.»] در صف دعا. چند سال پیش. [«سال ۵۴ یا سال ۵۵.»] بله، مدتی گذشته است. بله، بله. [«دقیقاً مطمئن نیستم چه زمانی بود.»]

۲۶۰ به یاد دارم که در یک بعد از ظهر، در فینیکس طویل‌ترین صف دعا را در سراسر زندگی خود تشکیل دادم. همان‌جا بود...

۲۶۱ نام آن کلیسا را فراموش کرده‌ام. در... عزیزی گرداننده‌ی آن کلیسا بود. به یاد نمی‌آورم که او... یکی از کلیساهای بزرگ فینیکس بود. آیا فولر بود؟ نه. برادر فولر را می‌شناسم. چه می‌گویید؟ گارسیا را به یاد می‌آورم. ولی این مربوط به کلیسای بسیار بزرگی بود که گویی دکتر ساوتن آن را شبانی می‌کردند یا چنین چیزی. نام کلیسای بزرگ آنجا چیست؟ یکی از بزرگ‌ترین کلیساهای انجیل تام منطقه است. [کسی می‌گوید: «فاکنر»- گروه تألیف]. فاکنر، بله همین است. بله همین است، فاکنر، در کلیسایش اتفاق افتاد.

۲۶۲ آن صف دعا را به یاد دارید؟ خوب به یاد دارم که از بعد از ظهر آغاز کردم و تا نیمه شب، در دل شب یکسره دعا کردم. تنها هم... مردم را دست‌گذاری می‌کردم و چنان ضعف کرده بودم که دیگر توان حرکت نداشتم، هر حرکتی برای من دشوار شده بود. آیا توجه می‌کنید؟

۲۶۳ پیش از زمان نزول رؤیایها بود. البته، رؤیاهایی نازل می‌شد ولی این امر جسته‌گریخته اتفاق می‌افتاد. و گاه، هنگامی که خلوت می‌کردم، از چیزهایی که باید در آینده رخ می‌داد مرا آگاه می‌کرد. من در میان شما حاضر می‌شدم و امور آینده که برای من بازگو کرده بود را به شما اعلام می‌کردم. همیشه محقق شد. درست است؟ [جماعت می‌گوید: «آمین»- گروه تألیف]. بله، خوب، آن امر آسمانی چه می‌گوید؟ «باورش کنید.» خدا هم این امر را تأیید می‌کند. توجه می‌کنید؟

۲۶۴ اکنون، خانم، از آن موقع سالیان بسیاری سپری شده است، به گمانم برای دو و نیم میلیون نفر در سراسر دنیا دعا کرده‌ام، یا چه بسا چنین چیزی. چه بسا بیشتر از این رقم باشد. پس با چنین توصیفی شما را نمی‌شناسم و در این خصوص چیزی نمی‌دانم.

۲۶۵ و گفتنی است که آن تاریکی که بر آن بانو قرار گرفته بود، از ایشان دور شد. چنین شد. بله. این را می‌دانم. می‌دانم که حس دیگری به شما دست داد، درست است؟ تنها شرط لازم، همان حفظ ایمان است. اکنون شادی و ایمان فضا را پر کرده است. آگاه باشید که او با پنج یا هفت دیو شریترتر برخورد گشت. توجه می‌کنید؟ در همان موضع بمانید و بگویید: «باور می‌کنم. مشکل حل شد.»

۲۶۶ خوب، با توجه به اینکه با هم آشنایی نداریم، این را برای دو شاهد دیگر بیان می‌کنم. باور دارم پیرو آنچه در کتاب مقدس آمده: «به گواهی دو یا سه نفر». مگر چنین نیامده است؟ «به گواهی دو یا سه نفر، سه شاهد، درستی هر سخنی اثبات می‌شود.»

۲۶۷ در صورت امکان قصد دارم زمانی که برای من باقی مانده را به صف دعا اختصاص دهم. با این توصیف، نمی‌خواهم بیش از حد به تمییز بپردازم. این را محض آگاهی شما عرض کردم.

۲۶۸ خوب، خانمی که آن سمت نشسته‌اند مرتب دچار سرگیجه می‌شوند. اگر به همین سادگی این را بپذیرید دچار این حالت‌ها نخواهید شد. به من بگویید که ایشان چه

چیزی را لمس کردند. دیدم-دیدم چگونه آن روشنایی پس از چرخشی در همین فضا مستقیم به آن گوشه رفت. در رؤیا دیدم چگونه آن بانو سر خود را چنین نگه داشت و اینگونه عقب و جلو می‌آمد. بله، بله. دقت می‌کنید؟ او چه کرد؟ ردای مبارک او را لمس کرد. نه... در کتاب مقدس آمده: «او رئیس کهنه است» (درست است؟) «که می‌تواند هم‌درد ضعف‌های ما شود.» آن خانم در واقع همین کار را کردند. می‌بینید چگونه بی‌درنگ واکنش مثبت نسبت به آن فراخوان از خود نشان دادند؟ پس شد. توجه می‌کنید؟ فقط کافی است باور کنید. پس باید همه چیز برطرف شود. این مسئله خود در حکم تأیید حقانیت آن امر است.

۲۶۹ حال، متوجه می‌شوید چرا در تشکیل صف شتاب نمی‌کنم. می‌کوشم به گونه‌ای کمتر درگیر شوم زیرا قصد دارم فردا شب باز صف دعای دیگری تشکیل دهم. برای من همین بس است که آمدن عیسی به میدان بر شما محرز شود. این خود اوست. من از پس چنین کاری بر نمی‌آیم. یک بار هم تاکنون این خانم را در زندگی خود ملاقات نکرده‌ام پس از ایشان چیزی نمی‌دانم. دقت می‌کنید؟

۲۷۰ چنان ساده می‌نماید که امروزه فرزندگان از سادگی آن امر دچار لغزش می‌شوند؟ ملاحظه می‌کنید؟ به همین دلیل از دیدن آن فرومی‌مانند. فرزندگان می‌کوشند بر این موضوع احاطه داشته باشند. نمی‌توانید بر این موضوع احاطه داشته باشید. باید باورش کنید. تنها کافی است باورش کنید.

۲۷۱ این خانم جوان بومی دچار سردرد می‌شوند ولی به شرط ایمان، ایشان هم از شر این سردردها آزاد خواهند شد. تا کنون ایشان را ندیده‌ام. حتی ایشان... می‌بینید؟ توجه می‌کنید؟

۲۷۲ او را لمس کنید. لمسی بیشتر نمی‌خواهد تا درستی یا نادرستی امر بر شما روشن شود. دقت می‌کنید؟

۲۷۳ هیچ‌گونه آشنایی با این عزیزان ندارم. از این خانم بپرسید. تا به حال ایشان را ندیده‌ام، البته تا جایی که می‌دانم و در این باره خدا را گواه می‌گیرم. ملاحظه می‌کنید؟ توجه دارید؟ عیسی به میدان آمده است ولی شرطش همان ایمان شماس است. او شما را خوب خواهد کرد. مبادا این امر مایه‌ی لغزش شما شود بلکه از در ایمان وارد شوید. اگر باورش کنید، شما را دگرگون خواهد کرد. عیسی شما را شفا خواهد داد. باری همه‌ی شما عزیزان می‌توانید شفا پیدا کنید تنها به این شرط که به این امر ایمان بیاورید.

۲۷۴ چنانکه می‌بینید، خانمی روی سکو ایستاده‌اند. و روح‌القدس حین حرکت در میان جمعیت حاضر، مردم را شفا می‌دهد و این چنین نشان می‌دهد که همه جا هست، همه جا حضور دارد، از همه چیز آگاه است و همین‌طور بر هر کاری تواناست. آمین. سپاس! عیسی را در درون خود بیدار کنید. اجازه دهید که عیسی در کسوت روح‌القدس به درون شما راه یابد، در شما کار کند.

۲۷۵ شما را نمی‌شناسم ولی خدا می‌شناسد. خداوند خدا می‌تواند دلیل بودن شما در اینجا را بر من آشکار سازد. در این صورت مرا باور خواهید کرد، درست است؟ صحیح.

به من نگاه کنید. در واقع-در واقع همچون پطرس و یعقوب که گفتند: «به ما نگاه کن»، منظورم همین است. کافی است از...

۲۷۶ از همه جا می‌رسد. باور دارم که تا دقایقی چند یک جلسه‌ی شفا به مفهوم واقعی کلمه خواهیم داشت. می‌بینید؟ توجه می‌کنید؟ آیا دقت می‌کنید؟

۲۷۷ گفتنی است از ناراحتی چشم‌رنج می‌برید. کمابیش بینایی خود را از دست داده‌اید. اعصاب چشمان شما می‌میرد. اعصاب بینایی از کار می‌افتند.

۲۷۸ پس از مدت‌ها این نخستین باری است که این را دریافتم. یکی می‌گوید: «از روی حدس و گمان بود.» نه چیزی را حدس نزدم. چیزی را حدس نزدم. خوب، به یاد داشته باشید که روح‌القدس اینجا به من امکان درک افکار شما را می‌دهد.

۲۷۹ بینم که به راستی از روی حدس و گمان بود یا نه. خواهر به اینجا نگاه کنید. باورمند هستید ولی از درد در ناحیه سینه رنج می‌برید؛ سرطان، سرطان پوست در پشت گردن. خوب، آیا ایمان دارید که خدا آن را بخواهد داشت؟ [خواهر می‌گوید: «بله، آقا.»-گروه تألیف.] آیا دوست دارید به نیومکزیکو، جایی که از آنجا آمده‌اید، با این باور که خدا شما را شفا داده است، برگردید...؟... به آنجا. پس به نام خداوند عیسی مسیح شفا یابید.

می‌توانید ایمان داشته باشید. همین بس است که ایمان داشته باشید.

۲۸۰ با یکدیگر آشنایی نداریم. باری، مرا در جلسه‌ها دیده‌اید. منظور این است که اگر در باب آشنایی با شما، بگویم که شما را می‌شناسم، صحت ندارد.

۲۸۱ خوب، چند لحظه شکبیا باشید. از زمانی که برای من تعیین شده بود، رد شده‌ام ولی بی‌گمان از حضور مبارک او در این مکان آگاه شده‌اید. این خانم اینجا هستند، پس از آن-سپس برای عزیزان دعا خواهیم کرد. چنانچه درست بگویم حداقل سه نفر هستند. مگر چنین نیست؟ بله، بله، پس، همه جمعیت حاضر را فرو گرفته است.

۲۸۲ نمی‌توانم مسئله را تصور کنم. گویی تندرست و خوش بنیه هستید. شما را نمی‌شناسم ولی خدا شما را می‌شناسد. چیزی بر قلب شما سنگینی می‌کند. تمنایی در وجود شماست. درباره‌ی شخص دیگری است. آقای جوانی را می‌بینیم، نه، دو آقای جوان. پسران شما هستند. نه، یکی از آنها پسر شماست و دیگری داماد شما. و هر دو ناراحتی معده دارند. آنها هر دو بی‌ایمان هستند. این سخن خداوند است. آیا ایمان دارید؟

چند نفر از شما عزیزان همراه این خانم باور می‌کنید؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.»-گروه تألیف.]

۲۸۳ ای خداوند عیسی، هم اکنون برای این مسئله، برای خواهر گرامی خود، از در ایمان وارد می‌شویم. او را در نام تو برکت می‌دهم. باشد که راهی شده مسئله خود را برای جلال تو دریافت کند. آمین.

۲۸۴ آیا هم اکنون با همه‌ی وجود باور کرده‌اید؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.»] گروه تألیف.]

۲۸۵ بفرمایید از اینجا تشریف بیاورید. آیا ایمان دارید که او می‌تواند مشکل را برای من بازگو کند؟ اگر این مشکل تنگی نفس مزمن برطرف شود و با تندرستی راهی منزل شوید، مگر این امر مایه‌ی شادمانی نخواهد بود؟ خوب، چنانچه باورش کرده باشید، چنین هم خواهد شد.

۲۸۶ آیا می‌توانید به زبان انگلیسی صحبت کنید؟ ناراحتی قلبی و ناراحتی معده. به خداوند عیسی ایمان داشته باشید و برطرف خواهد شد. آمین. صحیح.

۲۸۷ بفرمایید خانم. آیا انگلیسی صحبت می‌کنید؟ به دشواری نفس می‌کشید، تنگی نفس. ایمان داشته باشید. نفس بکشید! باورش کنید، به-به نام خداوند عیسی.

۲۸۸ بفرمایید. آیا به زبان انگلیسی صحبت می‌کنید؟ آیا مرا به عنوان نبی خدا می‌پذیرید؟ از ناراحتی در کمر رنج می‌برید. ایمان داشته باشید! دیگر به سراغ شما نمی‌آید.

۲۸۹ آیا ایمان دارید که خادم خدا هستم؟ از ورم مفاصل رنج می‌برید. چنانکه می‌بینم به سختی از تخت بلند می‌شوید. صبح انجام چنین حرکتی برای شما دشوار است. بروید، باور کنید، دیگر راحت خواهید شد، تندرست می‌شوید.

۲۹۰ آیا ایمان دارید؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.»-گروه تألیف.] هم اینک عیسی را در درون خود بیدار کنید. مسیح همین جاست. به صحنه آمد. آیا به آن امر ایمان دارید؟ [«آمین.»]

۲۹۱ اکنون بر روی همدیگر دست بگذارید. تنها بر روی همدیگر دست بگذارید.

۲۹۲ از نگاهشسته‌ی مقدس نقل خواهیم کرد. عیسی چنین گفت: «به سراسر جهان بروید، تمپ و آریزونا را هم شامل می‌شود» مژده‌رسانی کنید، انجیل را اعلام کنید. این نشانه همراه ایمانداران خواهد بود. به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد، به زبان‌های تازه سخن خواهند گفت، مارها را بر خواهند داشت و چیزهای آلوده به زهر خواهند نوشید و گزندگی به آنها نخواهند رساند. چنانچه دست بر بیمارانش بگذارند، آنها تندرست خواهند شد.»

۲۹۳ حال، ما با عیسی حاضر هستیم، چنانچه حضور او را باور کرده‌اید، بگویید: «آمین.» [جماعت می‌گوید: «آمین.»-گروه تألیف.] همان روح که در عیسی مسیح بود امشب اینجا در همین کلیسا حضور دارد.

۲۹۴ خوب، برای کسی که دست‌گذاری کرده‌اید دعا کنید. تنها دعا کنید و بگویید: «ای خداوند خدا، این عزیز را شفا ده.» آنها برای شما دعا می‌کنند.

۲۹۵ ای خداوند عیسی، تمنا داریم، ای خدا عنایت کرده نیرو و روح خود را بر این جمع حاضر، بر این خانم گرامی که ماسکی به صورت زده، بفرست. پروردگارا، دعا می‌کنم

عزیزان را شفا دهی. باشد که دیو و طوفانها آرام شوند و نیروی خدا همه ی جماعت را فروگرفته هر دیو و بی‌ایمانی را بیرون براند.



FRS63-0117 بیدار کردن عیسی
(Awakening Jesus)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر پنجشنبه ۱۷ ژانویه ۱۹۶۳ در کلیسای انجیل تام واقع در تمپ ایالت آریزونا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و به شکل کامل به زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2022 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS
P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.
www.branham.org